

ارسال: ۱۴۰۲/۰۶/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

10.22034/nf.2024.196543

تحقیق در واژه‌های دیربای نسخه‌ای مشکول از السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ ه. ق.) با تکیه بر واژه‌های سیستانی آن

ندا حیدرپور نجف‌آبادی* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران)

چکیده: یکی از فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی که در پژوهش‌های لغوی زبان فارسی اهمیت بسیاری دارد السامی فی الاسامی نوشته ابوالفضل احمد بن محمد المیدانی (وفات: ۵۱۸ ه. ق.) است. از این متن نسخه‌های کهن بسیاری برجای مانده است که کهن‌ترین آن‌ها مورخ ۵۳۷ هجری قمری است و در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نگهداری می‌شود. ویژگی مهم این نسخه حرکت داشتن واژه‌های فارسی آن است؛ بنابراین به یاری آن می‌توان از تلفظ‌های رایج آن زمان آگاه شد که البته برخی از آن‌ها ویژه محل تولد یا زندگی کاتب بوده است. اهمیت دیگر نسخه وجود برخی برابره‌های سیستانی است که کاتب برای واژه‌های عربی برگزیده است. این واژه‌ها در نسخه‌های دیگر متن به کار نرفته‌اند و تنها در متون سیستانی - به ویژه مهذب الاسماء - یافت می‌شوند. همچنین به سیستانی بودن بعضی از آن‌ها در کتاب الصیدنه تصریح شده است. بنابراین می‌توان گفت برخی واژه‌های دیگر نسخه که در منابع دیگر یافته نشده است، به احتمال بسیار از منطقه سیستان است. این احتمال زمانی قوی‌تر گشت که تعدادی از این واژه‌ها در فرهنگ‌های سیستانی معاصر نیز به نظر رسید. با توجه به اینکه متون سیستانی نسبتاً اندکی از گذشته برجای مانده است وجود چنین نسخه‌هایی و تحقیق در آن‌ها اهمیتی بسیار می‌یابد. همچنین این نسخه، به دلیل کهن، درست، کامل و مشکول بودن ضمن اینکه در تصحیح اثر، نسخه اساس واقع می‌شود، بهره‌مندی از آن نیازمند احتیاط است؛ به ویژه در مواردی که برابرهایی متفاوت با برابره‌های دیگر نسخه‌ها دارد.

* nheidarpour66@gmail.com.

کلیدواژه‌ها: السّامی فی الاسامی، ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی، نسخه مشکول مورخ ۵۳۷ هـ.ق، کاتب سیستانی، واژه‌های سیستانی.

۱. مقدمه

۱.۱. ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی و کتاب السّامی فی الاسامی

ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی (۵۱۸-۴۳۴ هـ.ق.) از دانشمندان تأثیرگذار آموزش زبان و ادب عربی در خراسان و به‌ویژه نیشابور در سده‌های پنجم و ششم هجری قمری بوده‌است. آثار او نقش مهمی در پاسداری از زبان فارسی و حفظ برخی از واژه‌های کهن داشته‌است. از میدانی آثاری به زبان عربی برجای مانده‌است، اما اهمیت او در ایران، بیشتر به‌دلیل آثار فارسی‌ای است که برای آموزش زبان و ادبیات عربی نگاشته‌است. میدانی از شاگردان دانشمندان طراز اولی مانند ادیب یعقوب بن احمد نیشابوری (وفات: ۴۷۴ هـ.ق.) و علی بن احمد واحدی (وفات: ۴۶۸ هـ.ق.) بوده (سمعانی، ص ۲۷۰؛ یاقوت الحموی، ص ۵۱۱) و شاگردان توانایی را پرورش داده‌است که یکی از آن‌ها پسر وی، سعید بن احمد المیدانی (وفات: ۵۳۹ هـ.ق.)، بوده و خود فرهنگی عربی به فارسی با نام الاسمی فی الاسماء نگاشته‌است (نک: میدانی ۲).

ابوالفضل میدانی مهم‌ترین اثر خود، یعنی فرهنگ عربی به فارسی السّامی فی الاسامی، را در سال ۴۹۷ هـ.ق. نگاشته‌است^۱. چنانکه از عنوان اثر پیداست، واژه‌های پرداخته‌شده در این متن، از مقوله اسم‌اند. میدانی در تدوین کتاب خود، اسم‌ها را به شیوه دستگامی یا موضوعی و در چهار بخش طبقه‌بندی کرده‌است که عبارت‌اند از: (۱) واژه‌های مذهبی، شرعیات اسلامی و غیراسلامی در پنج باب، (۲) حیوان‌ها و حیوانی‌ها، در ۲۷ باب، (۳) آسمانی‌ها و ستاره‌شناسی در پنج باب، (۴) زمینی‌ها مانند جغرافیا، در شش باب (منزوی، ص ۳۳). این شیوه اگرچه برای جستجو قدری دشوار است اما به‌دلیل یک‌جا بودن لغات مرتبط، فواید خاص و مشخص خود را نیز دارد.^۲ متن السّامی فی الاسامی

۱. برای میدانی و نسخه‌های السّامی فی الاسامی نک: منزوی، ص ۳۱-۳۷؛ برای نسخه‌های تمام آثار او در ایران نک: درایتی، ج ۱۱، ص ۱۲۴۹-۱۲۴۸، ج ۳۶، ص ۸۲۹؛ برای نسخه‌های تمام آثار او خارج از ایران نک: قره بلوط ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰.

۲. لازم به توضیح است که فصل‌هایی از کتاب به نظم الفبایی تنظیم شده‌است. برای نمونه باب ۲۵ با عنوان «فی الاتباع والمزوجة» (میدانی ۱، ص ۳۹۹-۳۸۴) بر اساس حروف پایان‌تعبیرات، و باب ۲۶ با نام «فیما اتفق لفظه و افترق معناه» (همان، ص ۳۹۹-۴۱۵) بر اساس نخستین حرف الفبایی شده‌است.

دست‌کم یک بار همراه با چند اثر عربی چاپ سنگی شده (نک: میدانی و همکاران) و یک بار هم نسخه‌ای کهن از آن (مورخ ۶۰۱ هـ. ق.) چاپ عکسی شده است (نک: میدانی ۱)، اما علی‌رغم اهمیت بسیاری که دارد، متأسفانه تاکنون متن انتقادی این اثر به چاپ نرسیده است. تاکنون چند خلاصه و گزیده از السامی فی الاسامی شناسایی شده است (درایتی، ج ۱۷، ص ۸۸۸) که چیزی افزون بر متن اصلی ندارند. جز این‌ها، سه اثر بر مبنای السامی فی الاسامی نوشته شده که شروحو بر دشواری‌های این متن هستند: نخست شرحی به زبان عربی با نام کتاب الابانة؛ دوم ترجمه/تحریر فارسی همین کتاب الابانة^۱ که از آن تنها یک نسخه برجای مانده است و برخی قسمت‌ها افتادگی‌هایی دارد. مطالعه دیگر بر پایه السامی فی الاسامی، شرح الكلمات المشکلة فی کتاب السامی فی الاسامی، تألیف منتجب‌الدین ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل محمود بن خلف العجلی الاصفهانی (۵۱۴-۶۰۰ هـ. ق.) از دانشمندان سده ششم در اصفهان است. از او آثار دیگری نیز شناسایی شده است (قره بلوط ۱، ص ۶۴۱).^۲

۲.۱. کهن‌ترین نسخه السامی فی الاسامی و ویژگی‌های آن

از السامی فی الاسامی نسخه‌های کهن بسیاری برجای مانده که برخی از آن‌ها در سده ششم هجری قمری کتابت شده‌اند و از کهن‌ترین دست‌نویس‌های فارسی به‌شمار می‌آیند. کهن‌ترین این نسخه‌ها، مورخ ۵۳۷ هـ. ق. است که به نشانی Ms. or. B 523 در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی^۳ (سابق) نگهداری می‌شود. این نسخه به خط کوفی پخته و خوانای محمد بن ابی الفرج بن آدم المتفقه الداوری کتابت شده است. انجامه نسخه چنین خوانده می‌شود:

و فرغ محمد بن ابی الفرج بن آدم المتفقه الداوری عن کتابته لنفسه فی السادس من ذی الحجة سنة سبع و ثلثین و خمس مائة متعه الله به و غفر له و لوالديه بفضلہ و رحمته و جوده.

۱. ترجمه/تحریر فارسی کتاب الابانة به سبب برخی ویژگی‌های لغوی و زبانی، به تصحیح استاد علی اشرف صادقی در ۱۳۷۹ به چاپ رسید (نک: ترجمه فارسی الابانة؛ شرح السامی فی الاسامی میدانی).

۲. نگارنده در مقاله دیگر خود با عنوان «تلفظ برخی از واژه‌های فارسی در نسخه‌های مشکول از السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ. ق.)»، که در شماره ۲۱ مجله فرهنگ‌نویسی منتشر خواهد شد، به تفصیل درباره میدانی و شروع السامی فی الاسامی بحث کرده است که برای پرهیز از تکرار و تطویل، از ذکر آن‌ها در مقاله حاضر چشم‌پوشی کرد. در مقاله یادشده، تنها به بررسی تلفظ‌های متفاوت واژه‌های فارسی نسخه با تلفظ‌های موجود در فرهنگ‌های فارسی پرداخته شده است.

3. АЗИАТСКИЙ МУЗЕЙ-АКАДЕМИИ НАУК С. С. С. Р. (ASIAN MUSEUM-ACADEMY OF SCIENCES S. S. S. R.).

این نسخه در فهرست توصیفی نسخه‌های خطی و تاجیکی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه، سن‌پترزبورگ معرفی و آگاهی‌هایی درباره نسخه ذکر شده است که در برخی موارد دقیق نیست، از جمله اینکه فهرست مذکور از افتادگی آغاز و پایان نسخه خبر می‌دهد که در واقع چنین نیست. همچنین نام کاتب محمد بن ابوالفرج بن آدم المتفقد داوری نوشته شده که بنا بر انجامة (نک: بالا، همین بخش) سهوی در قرائت نام کاتب رخ داده است. در فهرست توصیفی، نوع خط نیز خط نسخ مرتب و خوانا ذکر شده است. همچنین روز اتمام کتابت نسخه، هفتم ذی الحجه نوشته شده، حال آنکه در انجامة نسخه السّادس ذکر شده است.^۱ همچنین به ویژگی مهم مشکول بودن آن اشاره‌ای نشده است (بایوفسکی، ص ۵۶۵).

همچنان‌که پیش‌تر گفته شد، نسخه حاضر کهن‌ترین نسخه شناخته‌شده از فرهنگ ارزشمند السّامی فی الاسامی است که افزون‌بر آن، به‌طور کامل حرکت‌گذاری شده است. نسخه کامل است و هیچ بخشی از آن افتادگی یا جابه‌جایی ندارد و تلفظ‌های آن بسیار دقیق و خواناست. وجه دیگر اهمیت این نسخه، با توجه به دلایل و قرائنی که در ادامه ذکر خواهد شد، این است که کاتب نسخه احتمالاً از منطقه سیستان است. با توجه به این موضوع، احتمالاً برخی برابرهای فارسی که در سایر نسخه‌های این متن و حتی در پیکره‌های زبانی موجود نیست، می‌بایست متعلق به این منطقه باشد، و این غیر از واژه‌هایی است که در متن‌های سیستانی، به‌ویژه و بیشتر از همه در مذهب الاسماء هست. با توجه به اینکه متون بازمانده از گونه سیستانی تقریباً اندک‌اند، آگاهی از لغات سیستانی این متن ارزش بسیاری دارد. همچنین ممکن است تلفظ‌های برخی از واژه‌های فارسی این نسخه که متفاوت از تلفظ‌های مرسوم و رایج است متعلق به همین ناحیه باشد.

فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان، مؤسسه فلسفه، علوم سیاسی و مرکز حقوقی مطالعات چین، چاپ عکسی^۲ این نسخه را در شهر دوشنبه منتشر کرده است (Axmad Xochizoda Madrushtatı 2020). در مقدمه این چاپ، که به‌کوشش احمد حاجی‌زاده مدرووشکتی مدون گشته است، به واژه‌های سیستانی نسخه اشاره‌ای نشده و ویژگی مهم نسخه، یعنی تماماً مشکول بودن آن، مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. فهرست واژه‌های فارسی ضمیمه کتاب نیز به خط سیریلیک است، و چون کتاب

۱. البته ممکن است برخی از این اشتباهات در ترجمه اثر رخ داده باشد.

2. /loqate abolfazle maydāni as-sāmi fe-l-asāmi/

فهرست عربی - تاجیکی ندارد، جستجوی لغت برای فارسی‌زبانان ناآشنا به خط سیریلیک بسیار دشوار است. مورد دیگر اینکه، تلفظ لغات فارسی، درست و دقیق ذکر نشده است. برای مثال واژه‌های «آهسته» و «فراهم‌آرنده» به ترتیب «آهسته» و «فراهم‌آرنده» یعنی نزدیک به تلفظ معیار فارسی امروز نوشته شده‌اند. لغت «پلال» به صورت «پلاک» خوانده شده است، در حالی که در خط کاتب تمایز لام و کاف کاملاً مشخص است. «شر» به شکل «شِرْ» خوانده شده است؛ در واقع، به سبب وجود سه نقطه حذفاصل کلمات، «ر»، «ژ» خوانده شده است.

۳.۱. دلایل سیستانی بودن کاتب نسخه

اینک باید به قراینی پرداخت که نشان می‌دهند کاتب این نسخه سیستانی بوده است. مهم‌ترین قرینه آنکه بیشتر واژه‌های نادر نسخه، تنها در متن‌های سیستانی موجود در پیکره فرهنگیار و به‌ویژه در مهدب الاسماء به نظر رسیدند، به سبب آنکه متن اخیر نیز فرهنگ لغت و خود در بردارنده مجموعه نسبتاً کاملی از لغات است. در دو متن قرآن قدس و تاریخ سیستان هم یک لغت مشترک با نسخه ملاحظه شد که این دو واژه در مهدب الاسماء نیز به کار رفته‌اند. افزون بر این، در کتاب الصیدنه به سیستانی بودن چند واژه تصریح شده است. همچنین پاره‌ای از واژه‌های نسخه ما در فرهنگ‌های معاصر سیستانی مدخل شده‌اند. بنابراین می‌توان احتمال داد واژه‌های دیگر نسخه که در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌های زبانی نیستند از حوزه سیستان باشند؛ دست‌کم تا زمانی که منابع دیگری در آینده این نظر را رد نکنند. نگارنده برای حصول اطمینان بیشتر، ده نسخه^۱ از قدیمی‌ترین نسخه‌های متن السامی فی الاسامی را مطالعه کرد و به این نتیجه رسید که واژه‌های بررسی شده نسخه مورخ ۵۳۷ هـ. ق. با برابریشان در ده نسخه دیگر اختلاف دارند و این برابرها در دیگر نسخه‌ها اغلب با هم مشترک‌اند. به همین دلیل در پایان هر مدخل از این مقاله، برابری سایر نسخه‌ها نیز ذکر شده است. این نسخه‌ها که اغلب متعلق به دو قرن ۶ و ۷ هـ. ق. هستند - بر اساس ترتیب تاریخی فهرست شده‌اند. با این حال به سبب آنکه تاریخ نسخه ۴۶۸۱ کتابخانه ایاصوفیا مشخص نیست، نقل از این نسخه پس از ذکر نسخه‌های دیگر آمده است. البته قراین ظاهری نشان می‌دهد که این نسخه نیز از نسخه‌های کهن متن است و طبق نظر منزوی در سده ۶ یا ۷ کتابت شده است (منزوی، ص ۳۵). شایان ذکر است که از میان

۱. مشخصات این نسخه‌ها در فهرست منابع مقاله ذکر شده است.

نسخه‌های مورد بررسی، در دو مورد، برابری نسخه شماره ۱۵۴۳ کتابخانه فاضل احمد پاشا (مورخ ۵۴۵ ه.ق.) با نسخه ما یکی است. حتی در مواردی معادل‌هایی متفاوت از نسخه ما و دیگر نسخه‌ها دارد. از این رو، این نسخه به‌ویژه از نظر گویش کاتب آن درخور توجه و بررسی بیشتر است.^۱ عجلتاً براساس واژه «شیشی» که ابوریحان آن را بلخی دانسته (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۴۱۵) و لغت «خفرج» که به گواهی همو، علاوه بر زاولستان در بلخ نیز رایج بوده است (همان، ص ۱۱۹)، می‌توان گفت که کاتب نسخه اهل بلخ بوده و احتمالاً برخی واژه‌های سیستانی در گویش منطقه او رواج داشته یا اشتراکاتی بین لغات این دو زبان بوده است.

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش، ابتدا به پژوهش‌هایی اشاره می‌شود که درباره متن السامی فی الاسامی است. پس از چاپ عکسی نسخه ابراهیم پاشا به کوشش شهیدی (نک: میدانی ۱)، سجادی معرفی بسیار مختصری از این متن و شیوه تبویب آن نوشت. سپس پروین گنابادی در مقاله‌ای کوتاه، ضمن اشاره به ضرورت تنظیم فهرستی الفبایی برای این فرهنگ ارزشمند، برخی اشتباه‌های موجود نسخه‌های چاپی درباره نام بازی‌های کودکان را گوشزد کرد. در نهایت دبیرسیاقی به تهیه فهرستی الفبایی از لغات و ترکیبات فارسی این متن اهتمام ورزید. این فهرست بر اساس چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران و با مقابله با پنج نسخه دیگر فراهم آمده است. دبیرسیاقی در مقدمه‌ای کوتاه به احوال و آثار میدانی و شیوه تدوین فرهنگ او پرداخته و شیوه تنظیم فهرست خویش را هم توضیح داده است. او همچنین در پیوست کتاب، چاپ عکسی کتاب الابانة را همراه با فهرستی از لغات و ترکیبات فارسی آن گنجانده است. منزوی در بیان فرهنگنامه‌های عربی به فارسی ضمن اشاره به میدانی، آثار و احوال او، به توصیف کتاب السامی فی الاسامی و بخش‌بندی آن پرداخته است. سپس چاپ‌های موجود و مهم‌ترین نسخه‌های آن را معرفی کرده است. منزوی در پایان این بخش، شرح الابانة و نسخه‌های آن را نیز معرفی کرده است. قاسمی در مقاله‌ای فهرست یادشده دبیرسیاقی را نقد و بررسی و به نکات سودمندی اشاره کرده است (قاسمی ۱، ص ۱۴۱-۱۵۸).

اما تاکنون منحصرأ درباره نسخه مورخ ۵۳۷ ه.ق. السامی فی الاسامی، پژوهشی منتشر

۱. نگارنده این سطور در حال حاضر، مشغول تحقیق در واژه‌های این نسخه است.

نشده است. نگارنده، چنان‌که در پانویس صفحات آغازین مقاله اشاره شد، در مقاله‌ای مستقل به تلفظ برخی از واژه‌های فارسی نسخه پرداخته است و در مقاله حاضر نیز به واژه‌های سیستانی آن می‌پردازد؛ واژه‌هایی که در نسخه‌های دیگر متن موجود نیست. بنابراین، مهمترین منابع پژوهش حاضر متون کهن سیستانی و عبارت‌اند از: قرآن قدس، ترجمه سوره مائده، تاریخ سیستان^۱، مهذب الاسماء (زنجی سجزی) و احياء الملوك (ملک‌شاه سیستانی). جز این متون اصلی، ابوریحان بیرونی در کتاب الصیدنه (ابوریحان بیرونی ۱) و آثار الباقیه (ابوریحان بیرونی ۲) پاره‌ای برابری سیستانی را حفظ کرده است که در بخشی مستقل از این مقاله از گزارش‌های او در کتاب الصیدنه استفاده شده است. در برهان قاطع نیز چند لغت سیستانی ضبط شده که در مقاله حاضر به آن‌ها ارجاع شده است. آن دسته از واژه‌های سیستانی که دهخدا در لغت‌نامه ذکر کرده است، عمدتاً به نقل مستقیم یا غیرمستقیم (به واسطه فرهنگ نفیسی) از نسخه مهذب الاسماء است. تعداد قابل توجهی از لغات سیستانی که در فرهنگ‌های فارسی مدخل نشده، در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی) برگرفته از مهذب الاسماء ثبت گشته‌اند.

۳. تحلیل داده‌ها^۲

۳.۱. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) و کتاب

الصیدنه

بَلْم، در: بِلْمٌ رَنگِ كَرْدَه (مبهرم و معصفر: ۴۷ پ، س ۵). در کتاب الصیدنه فی الطّب آمده: «العصفر بالسجریة یلم و القرطم کازیره» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۴۲۸). با توجه به توضیح ابوریحان، لغت بَلْم یا شکل دیگر آن، یلم، سیستانی است. در مهذب الاسماء، بلم و کازیره به عنوان معادل‌های العصفُر ذکر شده‌اند (زنجی سجزی، ص ۲۳۱). علاوه بر آن صورت دیگر بلم، یعنی پلم، نیز در این فرهنگ آمده است (همان، ص ۷۷). یادداشت دهخدا در لغت‌نامه برای واژه بلم چنین است: «گیاهی است شبیه مرغ». روشن است که گیاه اخیر متفاوت از کازیره و همان لغتی است که در النهایة طوسی و در ترجمه

۱. رواقی (ص ۹۸، ۱۰۰) با بررسی این متون، اشاره می‌کند که شمار لغات گویشی در دو کتاب تاریخ سیستان و احياء الملوك بسیار اندک است. کتاب‌های مذکور به زبان معیار نوشته شده‌اند اما در برخی موارد نویسندگان آن‌ها شماری از واژه‌های محلی را هنگام تألیف کتاب به کار برده‌اند.

۲. استاد ارجمند، جناب آقای دکتر حسن دوست، نکات ارزنده‌ای را درباره برخی مدخل‌ها یادآور شدند. نگارنده از لطف ایشان بسیار سپاسگزار است.

«الثیل» به‌کار رفته‌است: «باکی نبود سجود کردن بر حشیش زمین چون بلم» (ترجمه فارسی النهایه، ج ۱، ص ۱۱۴). دانش‌پژوه (همان‌جا) متذکر شده‌است که بلم به زبان طبری گیاهی است که در کنار جوی‌ها و رودها می‌روید.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بکازیره رنگ کرده (۵۰، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بکازیره رنگ کرده (۴۸، پ ۵)؛ ۵۷۶ سنا: بکازیره رنگ کرده (۶۰، س ۳)؛ عکسی^۱: بکازیره رنگ کرده (ص ۱۵۶، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بکازیره رنگ کرده (۵۵، پ ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بکازیره رنگ کرده (۴۳، پ ۴)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بکازیره رنگ کرده (۴۷، پ ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بکازیره رنگ کرده (۵۷، پ ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بکازیره رنگ کرده (۳۶، پ ۱۲)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا، بکازیره رنگ کرده (۳۰، پ ۳).

تره‌ی میره (الجرجیر و الایهقان: ۱۴۴، پ ۶). در کتاب الصیدنه چنین آمده‌است: جرجیر را ... به زبان پارسی کیکیز گویند و اهل سیستان تره‌میره گویند (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۷۵) [مأخوذ از نسخه خطی ترجمه فارسی]. در نسخه چاپی ترجمه کهن الصیدنه به‌صورت «ترتیزه» ذکر شده‌است (کاسانی، ج ۱، ص ۲۰۵). تره [میره] در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۷۷)، و تره‌تزک و تره‌میره در دستورالخوان (دهار، ص ۱۹۳) ملاحظه می‌شود. از میان نسخه‌های بررسی شده السامی فی الاسامی، این لغت تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، به‌صورت «تره‌ی میره» به‌کار رفته‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: تره‌ی میره (۱۵۳، پ ۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بندو (۱۴۹، پ ۹)؛ ۵۷۶ سنا: بندو (۱۷۵، پ ۴)؛ عکسی: بندو (ص ۵۰۳، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بندو (۱۶۸، پ ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ککج (۱۳۲، پ ۸)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بندو (۱۴۰، پ ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بندو (۱۸۲، پ ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کندو (در زیر: بندو) (۱۲۳، پ ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بندو (۹۷، س ۱).

خُشکِیز، در: خُرمای خُشکِیز (الدقل: ۱۴۸، س ۱). لغت خشکِیز/خشکِیز در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در کتاب الصیدنه چنین آمده‌است: «و الیابس منه بسجستان یسَمی القصب و لَیْتَه الدقل و الذی بینهما یسَمونه نرم خشکه» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۵۱). زریاب خوبی، مصحح متن، در پاورقی اشاره کرده که در اصل، که مطابق با ترجمه فارسی است، نرم خشکیر است (همان، ص ۱۵۲). ستوده و افشار (نک: کاسانی، ج ۱، ص ۱۸۰) نرم خشکیر را در متن آورده‌اند، اما در

۱. نسخه عکسی در اصل نسخه شماره ۱۱۱۹ محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا در ترکیه و مورخ ۶۰۱ هجری است. برای آسانی مراجعه پژوهشگران محترم به منبع، به جای نسخه به چاپ عکسی آن ارجاع شده‌است.

پاورقی اشاره کرده‌اند که در اصل مخشکه است. با توجه به ضبط نسخه‌ما «خشکیر» بی‌وجه نیست و آن باید در اصل همان خشکیژ یا صورتی دیگر از آن باشد. در مهذب الاسماء خرماء رموی است (زنجی سجزی، ص ۱۱۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خُرْمَاء خُشْک (۱۵۷ پ، س ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: خرمای خشک (۱۵۳ ر، س ۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: خرمای خشک (۱۸۰ ر، س ۴)؛ عکسی: خرماء خشک (ص ۵۱۵، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: خُرْمای خُشْک (۱۷۲ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: خرما خشک (۱۲۹ ر، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: خرماء خشک (۱۴۴ ر، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: خرمای خشک (۱۸۷ ر، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خَرْمًا خُشْک (۱۲۶ پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: خُرْمای خُشْک (۹۹ ر، س ۱۴).

خَفْرُج (البقلة الحَمَاء [به معنی خرفه]: ۱۴۴ پ، س ۱۰). دهخدا این لغت را به دو شکل خَفْرَج و خَفْرَج ضبط کرده‌است. در ترجمه الصیدنه چنین آمده‌است: به سجزی خرفه را وشفنک گویند... اهل بلخ و زاوستان خفرج گویند و به لغت لطینی رابرقلی گویند و بعضی فرخ گویند و کف نیز گویند (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۷؛ ابوریحان بیرونی، ص ۱۱۹ [نقل از حاشیه منهاج البیان]). در پیکره فرهنگیار، فقط همین شاهد ترجمه کتاب الصیدنه به نظر رسید. از میان ده نسخه السامی فی الاسامی، این واژه تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا آمده‌است. پیش تر گفته شد که بر اساس اشاره ابوریحان درباره این لغت و نیز لغت «شیشی» می‌توان حدس زد که کاتب نسخه اخیر از اهالی بلخ بوده‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خفرج (۱۵۳ پ، حاشیه)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: بوخله (۱۴۹ پ، س ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: بوخل (۱۷۵ ر، س ۹)؛ عکسی: بوخله (ص ۵۰۳، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بوخله (۱۶۸ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بُوخْلَه (۱۳۲ پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوخله (۱۴۰ پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بوخله (۱۸۲ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنجاب (۱۲۳ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بُوخْلَه (۹۷ ر، س ۴).

سُوسْک (الطيهوج: ۱۰۴ ر، س ۱۱). «سوسک» به این معنی در لغت‌نامه دهخدا و به نقل از فرهنگ‌های برهان قاطع، آندراج و رشیدی آمده‌است. در برهان قاطع صورت‌های سوسک، شوشک و شیشو مدخل شده‌اند. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی با تلفظ سوسک مدخل شده و صورت‌های مشابه آن در گویش‌های دیگر ذکر شده‌است (نک: حسن دوست، ج ۱، ص ۳، ۳۱۶۲). این واژه در کتاب الصیدنه، در ذیل طیهوج چنین آمده‌است: و بالسجزیة شوسک و بالبلخی شیشی (ابوریحان بیرونی، ص ۴۱۵).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شیشی (۱۰۹ ر، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: تیهو (۱۰۷ ر، س ۷)؛ ۵۷۶ سنا: تیهو (۱۲۷ پ، س ۴)؛ عکسی: تیهو (ص ۳۵۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: تیهو (۱۲۴ ر، س ۱۳)؛

۲۰۱۵ جارالله: تیهو (۹۵، پ، ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: تیهو (۱۰۲، ر، ۱)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: تیهو (۱۳۱، ر، ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: تیهو (۸۶، ر، ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: تیهو (۹۹، پ، ۷)؛
شِر [در حاشیه: دانه] (العدس والبلس: ۱۴۳، پ، ۱۳). در کتاب الصیدنه ذیل «عدس» آمده است:
«بالفارسیه نرسک و بالسجزیه شِر» (ابوریحان بیرونی، ص ۴۱۹-۴۲۰). لغت «شر» در فرهنگ‌های فارسی
ملاحظه نمی‌شود، اما واژه شبر در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۳۷) به نقل از مهذب
الاسماء و البته بدون تلفظ ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۵۲) که باید صورت دیگری از همین واژه باشد.
[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: نسک (۱۵۲، پ، ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: دانه (۱۴۸، پ، ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا:
دانه (۱۷۴، ر، ۶)؛ عکسی: دانه (ص ۵۰۰، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: دانه (۱۶۷، پ، ۳)؛
۲۰۱۵ جارالله: دانه (۱۳۳، پ، ۱۶)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دانه (۱۳۹، پ، ۹)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا:
دانه (۱۸۱، پ، ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دانه (۱۲۳، ر، ۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دانه (۹۶، س ۱۴)].

کَنج (الشونیز: ۱۴۴، ر، ۳). در ترجمه الصیدنه ذیل شونیز چنین آمده است: «... به هندوی کالنج
گویند و آنچه مسموم است کالنجی است و قالیر نیز گویند و به سجزی کنج گویند و اهل هری غنج
گویند» (کسانی، ج ۱، ص ۴۲۸). «کنج» در واقع باید صورتی از «کنج» باشد. در کتاب الصیدنه، همین
عبارات با اختلافی اندک و به نقل از نسخ خطی سه‌گانه ترجمه فارسی ذکر شده است (ابوریحان بیرونی،
ص ۳۷۷).

[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: معروف (۱۵۲، پ، ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کوغنج (۱۴۹، ر، ۴)؛ ۵۷۶ سنا: بوغنج
(۱۷۴، ر، ۱۱)؛ عکسی: بوغنج (ص ۵۰۱، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بوغنج (۱۶۷، پ، ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله:
بوغنج (۱۳۲، ر، ۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوغنج (۱۳۹، پ، ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: بوغنج (۱۸۱، پ، ۱۳)؛
۲۰۱۴ جارالله: بوغنج (۱۲۳، ر، ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بوغنج (۹۶، س ۲)].

۳. ۲. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ. ق.) و مهذب الاسماء

آسه زده (زرغ ماروق و میروق [به معنی کشت آفت رسیده و زردشده]: ۱۴۲، پ، ۱۲). در پیکره فرهنگیار، تنها
شاهد این لغت از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۳۰۷) است. همچنین در جای دیگری از متن اخیر
«آسه غله» آمده است (همان، ص ۱۹۳).

[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: انک شنکرف (زیر سطر: زردفه) زده بوذ (۱۵۱، ر، ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: آنک
بزده (۱۴۷، پ، ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: آنک بزده (۱۷۲، پ، ۱۲)؛ عکسی: آنک بزده بوذ (ص ۴۹۶، س ۷)؛

۳۱۳ طرخان والدة سلطان: آنک بزده (۱۶۶، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: رُنک بزده (زیر سطر: زَنکار) (۱۳۰، س ۱۶)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: انک بزده (۱۳۸، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آنک بزده (زیر سطر: زرد شده) (۱۸۰، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: انک بِزْدَةُ (۱۱۲، س ۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: آنک بزده (۹۵، س ۷).

اَسْکَجَکْ (الفوق: ۷۷، س ۲). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۴) با شاهی از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۵۵) و با تلفظ «اِسْکَجَک» آمده‌است. در لغت‌نامه دهخدا با تلفظ اَسْکَجَه / اَسْکَجِه و همچنین اَکَجِه به معنی سکسکه مدخل شده‌است. که در گویش گنابادی در خراسان رایج است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: هَلک (۸۲، س ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: هَکَه (۷۹، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: زَغْنک (۹۵، س ۱۲)؛ عکسی: زَغْنُک (ص ۲۶۰، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زَغْنُک (۹۰، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَغْنُک (۶۴، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زَغْنک (۷۶، س ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زَغْنک (۹۶، س ۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زَغْنک (۶۱، س ۱۹)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَغْنک (۵۰، س ۱۹). حاشیه].

بَلْم، نَک: بخش ۱.۳.

پُورُورُ (المنوال و الحفة: ۵۷، س ۸). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۹۲) به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۸۸) و البته بدون تلفظ ذکر شده‌است، که به یاری نسخه حاضر تلفظ آن نیز مشخص می‌شود. همچنین املاهای واژه در مهذب الاسماء متفاوت و به صورت «پرو» است. صورت دیگر این واژه یعنی «بروک» در ذیل فرهنگ‌های فارسی به نقل از مهذب الاسماء (همان، ص ۳۴۸) و بدون تلفظ، مدخل شده‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: نُورِد (۶۱، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: نُورِد (۵۹، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: نُورِد (۷۲، س ۷)؛ عکسی: نُورِد (ص ۱۹۱، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: نُورِد (۶۷، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نُورِد (۵۲، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: نُورِد (۵۷، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: نُورِد (۷۱، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نُورِد (۴۵، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: نُورِد (۳۷، س ۵).]

تَرَه [میره]، نَک: تَرَهی مِیره بخش ۱.۳.

جَلُو (العلق: ۱۰۱، س ۷). در دیگر متون فارسی صورت‌های دیگر این واژه از قبیل «زَلو» (نظنزی، ص ۱۰۶)؛ حاسب طبری، ص ۷؛ ورزنامه، ص ۱۳۷؛ زمخشری، ص ۷۷ و...، «زرو» (موفق الدین هروی، ص ۲۳۵)؛ شهردان ابن ابی الخیر، ص ۴۶؛ جرجانی، ص ۳۸۸ و... و «زروک» (زمخشری، ص ۷۷) آمده‌است که

گونه‌های دیگری از همان لغت معروف زالو هستند و در پهلوی /zalūg/ (مکنزی، ص ۱۶۸) است. صورت «جلو» تنها در مهذب الاسماء ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۲۲۵)، و ظاهراً از اصل هندی گرفته شده است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۱۵۶۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: دیوچه آب (۱۰۵، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: زُره (۱۰۳، س ۱۱)؛ ۵۷۶ سنا: زره (۱۲۳، س ۱۲)؛ عکسی: زُره (ص ۳۴۷، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زرو (۱۲۰، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَالُو (۹۲، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زرو (۹۹، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زُره (۱۲۷، س ۶)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زُره (۸۳، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَرُو (۶۷، س ۵).

دِستیک [زیر سطر است. در متن: کَلَاوَه] (التاظومه: ۵۷، س ۷). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی، به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۳۲) و البته با تلفظ دستیک مدخل شده است. در اغلب فرهنگ‌های کهن و نیز ده نسخه بررسی شده السامی فی الاسامی «کلابه» و «کلاوه» به عنوان معادل‌های «التاظومه» آمده‌اند. در فرهنگ نفیسی از معانی دستک «دوک و مغزل» آمده است (نفیسی، ذیل دستک). دهخدا به نقل از لغت محلی شوشتی «دستک» و «دشتک» را به معنی «ریسمان تاییده» مدخل کرده است. تلفظ واژه در گویش شوشتی، دَشک و دَشک است (لغت محلی شوشتی، ص ۱۳۵، ۱۴۰).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: کَلَاوَه (۶۰، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: کلاوه (۵۸، س ۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: کلاوه (۷۲، س ۲)؛ عکسی: کلاوه (ص ۱۸۹، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کلاوه (۶۶، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کَلَاوَه (۵۱، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کلاوه (۵۶، س ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کلاوه (۷۰، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کلاوه (۴۴، س ۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کَلَاوَه (۳۶، س ۹).

رَمَازُو، در: رَمَازُو^۱ که آب اَرُو دَر حَوْض شَوَد (المثعب و الصنبور [به معنی ناودان و آبراهه]: ۱۴۱، س ۱۱). در مهذب الاسماء معنای «المثعب» چنین آمده است: ناوه‌دان که آب از آن در حوض شود (زنجی سجزی، ص ۲۹۸)، اما یکی از معانی الصنبور، «مازو که آب از آن در حوض شود» است (همان، ص ۱۹۳). در نسخه ل^۲ مهذب الاسماء «ماز» است (همان، ص ۴۲۸) و دهخدا نیز این معنی را ذیل مدخل ماز و به نقل از همین متن آورده است. بنابراین «رمازو» احتمال دارد همان مازو باشد، هرچند در نسخه السامی فی الاسامی به وضوح رَمَازُو است.

۱. زیر سطر: «ناودان».

۲. نسخه سازمان لغت‌نامه دهخدا.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: ناودانی... (۱۴۹پ، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: ناودان... (۱۴۶ر، س ۱۲)؛ ۵۷۶ سنا: ناودان... (۱۷۱ر، س ۶)؛ عکسی: ناودان... (ص ۴۹۱، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: ناودان... (۱۶۴پ، س ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ناودانی... (۱۳۱پ، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: ناودان... (۱۳۷ر، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: ناودان... (۱۷۸ر، س ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: ناودان... (۱۲۱پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: ناودان... (۹۴پ، س ۹).

رُوزگَرْدِک^۱ (التَّوْمُ: ۱۴۵پ، س ۱۰). در مهذب الاسماء، ذیل التَّوْم روزگردک آمده و گیاهی تعریف شده است که با آفتاب می‌گردد (زنجی سجزی، ص ۵۵). این واژه در لغت‌نامه دهخدا به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است. در فرهنگ‌های سیستانی («روزگردک») در معنای گل آفتاب‌گردان آمده است (افشار سیستانی، ص ۹۴؛ محمدی خمک ۲، ص ۲۱۴). محمدی خمک به شاهد مهذب الاسماء اشاره کرده و به درستی یادآور شده که این گیاه غیر از آفتاب‌گردان امروزی بوده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: آفتاب پرست (۱۵۴پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: آفتاب پرست (۱۵۱ر، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: آفتاب پرست (زیر سطر: با آفتاب گردد) (۱۷۷ر، س ۱۲)؛ عکسی: آفتاب پرست (زیر سطر: انک و آفتاب گردد) (ص ۵۰۷، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: آفتاب پرست (۱۶۹پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: آفتاب پرست (۱۳۵پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: آفتاب پرست (۱۴۱پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آفتاب پرست (۱۸۴ر، س ۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: آفتاب پرست (۱۲۳پ، س ۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: آفتاب پرست (۹۷پ، س ۱۱).

شبر، نک: شبر، بخش ۱.۳.

شُغُون (الدَّلْدَل [به معنی خارپشت]: ۱۰۰پ، س ۶) [زیر سطر: تشی]. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۴۱) همین واژه به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۲۲) و البته بدون تلفظ آمده است که به واسطه نسخه السامی فی الاسامی تلفظ آن مشخص می‌شود. در پیکره فرهنگیار نیز تنها همین شاهد مهذب الاسماء به نظر رسید. شکون، که در دستور الاخوان (دهار، ص ۲۷۳) آمده است، احتمالاً صورت دیگر همین واژه است. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل مدخل سیخول به صورت‌های بلوچی آن، یعنی *sixun/sikun*، اشاره شده است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۳۲۰۰). در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، «شُغَر» ضبط شده است که املاهای دیگر شُغور است. در لغت‌نامه دهخدا نیز «شغور» و «شغار» مدخل شده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شَغْر (۱۰۴ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: سنکر (۱۰۳، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: سنکُر (۱۲۳، س ۹)؛ عکسی: سنکُر (ص ۳۴۵، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سنکبر (۱۲۰، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سنکُر (۹۲، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سنکر (۹۸ پ، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سنکُر (۱۲۶، س ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: رشک (۸۳، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سنکُر (۶۷، س ۸).

شُوال، در: شُوالِ گُوسَبند به سَب (الثَّايَةُ وَ الثَّويَةُ [به معنی آغل گوسفند و شتر]: ۹۹، س ۷) || شُوالِ آز چُوب و گیاه (الزَّرْبُ وَ الزَّرْبِيَّةُ: ۹۹، س ۷) || شُوالِ آز هَرَج بَکُنْند (الصَّيرَةُ: ۹۹، س ۸). این واژه در بسیاری از فرهنگ‌های کهن فارسی به صورت «شِگاه» است (کردی نیشابوری، ص ۲۳۳؛ کرمینی، ص ۸۴؛ دیباج الاسماء، ص ۴۶؛ تاج الاسامی، ص ۸۸). در مهذب الاسماء، دست کم نه بار به صورت «شوالگه» ذکر شده است و تلفظ آن مشخص نیست (زنجی سجزی، ص ۵۹، ۱۴۸، ۱۹۵ و...). نوروزی با تحقیق در برخی متون فارسی - عبری به بیان لغاتی از این دسته از متون غربی و جنوب غربی ایران می‌پردازد که تنها در مناطق شرقی و حوزه ماوراءالنهر - و به صورت دقیق‌تر در گونه زبان هروی، ماوراءالنهری و سیستانی - دیده می‌شوند. آن‌گاه وی به لغت شوالگاه اشاره می‌کند و به شوالگه در مهذب الاسماء ارجاع می‌دهد (نوروزی، ص ۱۱۸-۱۱۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شِگاه کوسَبند - شِگاه از چُوب و گیاه - شِگاه از هَرَج کنند (۱۰۳، س ۸-۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: شوکاه (زیر سطر: شِگاه - شِگاه از چُوب و گیاه - شِگاه از هَرَج کنند (۱۰۱ پ، س ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: شوغاه شب - شوغاه از چُوب و گیاه - شوغاه از هَرَج کنند (۱۲۱، س ۱۱-۱۳)؛ عکسی: شُوغاه شب (ص ۳۴۰، س ۶) - شوغاه از چُوب و گیاه (ص ۳۴۰، س ۶) - شوغاه از هَرَج کنند (ص ۳۴۰، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: شُوغاه شب - شُوغاه از چُوب و گیاه - شُوغاه از هَرَج کنند (۱۱۸، س ۱۱-۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شُوغاه شب - شوغاه از چُوب و گیاه - شوغاه از هَرَج کنند (۹۰ پ، س ۴-۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: شوکاه - شوکاه از چُوب و گیاه - شوکاه از هَرَج کنند (۹۷، س ۵-۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شوغاه - شوغاه از چُوب و گیاه - شوغاه از هَرَج کنند (۱۲۴ پ، س ۱-۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: شوغاه شب - شوغاه از چُوب و گیاه - شوغاه از هَرَج کنند (۸۱ پ، س ۱۰-۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: شُوغاه سَب - شُوغاه آژ چُوب و گیاه (۶۶، س ۸) - شُوغاه از هَرَج کنند (۶۶، س ۷-۸).

کَرُوش (المعصر: ۶۱، س ۸). کرفش به معنی معصر در متنی ملاحظه نشد، اما گونه دیگر آن، یعنی «کروش»، در ذیل فرهنگ‌های فارسی به نقل از مهذب الاسماء و البته بدون تلفظ آمده است (زنجی سجزی، ص ۳۴۴). در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی مدخل «کروش» با تلفظ /karōš/ ثبت، و به لغت «کراوش» - بر وزن بیهوش - در برهان قاطع اشاره شده است (حسن دوست ۱، ج ۴، ۳۹۷۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جَرَّخ (۶۵، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: جرخ (۶۲، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: جَرَّخ (۷۶، س ۸)؛ عکسی: جَرَّخ (ص ۲۰۳، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: جَرَّخ (۷۱، س ۱۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: جَرَّخ (۵۵، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: جرخ (۶۰، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: جَرَّخ (۷۵، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: جَرَّخ (۴۸، س ۶)؛ نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا: جَرَّخ (۳۹، س ۲).
کلنگور (زیر سطر: بَاقِش) (البَطْمُ و الحَبَّة الخضراء: ۱۴۳، س ۱۴). این لغت به صورت کلنگور در مهذب الاسماء ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۵۰، ۸۳). در کتاب الصیدنه ذیل «بَطْم» آمده که اهل مکران و قزدار آن را «کل انگور» خوانند (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۱۵ [نقل از حاشیه منهج البیان])، و در ترجمه الصیدنه به صورت «گل انگور» است (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۴). همچنین در توضیح الحبة الخضراء چنین آمده است: «... بالفارسیة خنجک و بالسجریة کنبشک و بالسندیة کلنگور...» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۹۸). در لغت نامه دهخدا نیز ذیل مدخل های ضرام و حبة الخضراء به ترتیب معادل های کلنگور و گل انگور به نقل از مهذب الاسماء ذکر شده اند. در ذیل فرهنگ های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۷) نیز صورت کلنگور به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است. تلفظ این واژه در منابع یادشده و نیز نسخه حاضر مشخص نیست.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خنجک (۱۵۲، س ۹)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: خنجک (۱۴۹، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: بَاقِش (۱۷۴، س ۸)؛ عکسی: بَاقِش (ص ۵۰۰، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بَاقِش (۱۶۷، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بَاقِش (۱۳۲، س ۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بَاقِش (۱۳۹، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بَاقِش (۱۸۱، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بَاقِش (۱۲۳، س ۲)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بَاقِش (۹۶، س ۱۵)

کِیک، در: کِیک تَر (الغمص [به معنی چرک چشم]: ۲۷، س ۷) || کِیک خُشک (الرمص: ۲۷، س ۸). این واژه در مهذب الاسماء، به صورت کِیک آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۳۹) و دهخدا آن را به نقل از همین فرهنگ و به همین صورت مدخل کرده است. در سیستمی به شکل کِیک /kik/ (محمدی خمک ۲، ص ۳۳۳) و صورت فارسی آن «کیخ» است (حسن دوست، ۱، ج ۴، ۴۲۷۹). صفت این کلمه، یعنی «کیگن»، در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۵، ۲۱، ۲۴۲) و نیز کتاب المصادر (نک: صادقی، ص ۳۳) آمده است. صادقی (همان، ص ۲۳)، با اشاره به اینکه شرح حال ابوبکر بُستی در هیچ یک از منابع مورد مراجعه وی یافت نشد، این نکته را بیان می کند که زبان کتاب نشان می دهد که آن در نقطه ای نزدیک به محل تألیف قرآن قدس، مصادر اللغة، مهذب الاسماء و تاریخ سیستان نوشته شده است؛ بنابراین

منطقه‌ای که مؤلف بدان منسوب است همان بُست میان سیستان و غزنین در شرق قندهار است که بعد از تخریب آن به دستور تیمور، متروک شده‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خله تر - خله خشک (س ۲۹، پ ۶-۷)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: بُخ تر - بخ خشک (س ۲۸، پ ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: زفک تر - خُشک (س ۳۷، پ ۲-۳)؛ عکسی: زفک تر - زفک خشک (ص ۹۰، س ۹-۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زُفک تر (س ۳۳، ر ۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زُفک تر - زُفک خشک (س ۲۵، ر ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زفک تر - خشک (س ۲۹، ر ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زفک تر - زفک خشک (س ۳۳، ر ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زفک تر - زفک خُشک (س ۲۲، ر ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زُفک تر - خشک (س ۱۸، ر ۹).

لَوْ (القَلَّةُ [به معنی چوب مخصوص بازی کودکان]: س ۶۲، ر ۱۱) || لَوْ جُوبٌ^۱ (القال والمقلاء: س ۶۲، ر ۱۱). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی، به نقل از مهذب الاسماء و به صورت «چوب‌لو» (زنجی سجزی، ص ۲۵۹) و البتّه بدون تلفظ و در برهان قاطع «لاوه» ضبط شده‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: هولک لت - هولک بایه (س ۶۶، ر ۱۵؛ ۶۶، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: دودله - جوب دودله (س ۶۳، ر ۱۴-۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: دودله - جُوب دُودله (س ۷۸، ر ۵)؛ عکسی: دودله - جوب دودله (ص ۲۰۷، س ۴-۵)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: دودله - جُوب دُودله (س ۷۲، ر ۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: دُودله - جوب دُودله (س ۵۶، ر ۳-۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دودله - جوب دودله (س ۶۱، ر ۱۰-۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: دودله - جوب دودله (س ۷۷، ر ۱۳-۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دُودله - جوب دُودله (س ۴۹، ر ۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دُودله - جُوب دُودله (س ۴۰، ر ۲).

۳.۳. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه‌السماء فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) با مهذب الاسماء و ترجمه قرآن قدس

کُوژ، در: کُوژ اَنگِین^۲ (الدَّبْرُ وَالتَّحْلُ: س ۱۰۳، ر ۱) || کُوژ نَر (اليعسوب: س ۱۰۳، ر ۲). کُوژ و کُوژ اَنگِین چندین بار در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۵۶، ۷۷، ۱۰۴، ۳۶۲ و...) به کار رفته‌است. در قرآن قدس، صورت جمع آن یعنی کُوژان اَنگِین ملاحظه می‌شود (قرآن قدس، ج ۱، ص ۱۷۰). محمدی خمک با توجه به کُوژانگین در قرآن قدس، به کاربرد گوج در سیستان به معنای مطلق زنبور اشاره می‌کند و احتمال

۱. در نسخه حرف چ یا سه نقطه است.

۲. نسخه: «اَنگین».

می‌دهد که کوژ مصحّف کوژ باشد (محمّدی خمک ۱، ص ۳۶). در مردم‌شناسی سیستان نیز لغت «گوج» ثبت شده است (سیستانی، ص ۱۹۴).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: زنبور انکبین - زنبور نر (۱۰۷ پ، س ۲-۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: منج انکبین - منج نر (۱۰۵ پ، س ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: منج انکبین، منج نر (۱۲۶ ر، س ۲ و ۳)؛ عکسی: منج انکبین - منج نر (ص ۳۵۴، س ۸-۹)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: منج انکبین - منج نر (۱۲۲ پ، س ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: منج انکبین - زنبور نر (۹۴ ر، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: منج انکبین - منج نر (۱۰۰ پ، س ۷-۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: منج انکبین - منج نر (۱۲۹ ر، س ۱۵؛ ۱۲۹ پ، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: منج انکبین - منج نر (۸۵ ر، س ۲-۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: منج انکبین - منج نر (۶۸ پ، س ۱۰-۱۱). افزون بر کوژ، کاتب برای واژه «انبخان» معادلِ جُونِ کُوژدان (۵۴ ر، س ۵) [چون کوژدان] را برگزیده است. در واقع کوژدان به معنی «خانه زنبور» است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: حون خانه زنبور (۵۷ ر، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: حون منج اشیان (۵۵ ر، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: جُونِ منج اشیان (۶۸ ر، س ۸)؛ عکسی: حون منج اشیان (ص ۱۷۸، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: جُونِ منج اشیان (۶۲ پ، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: حون منج اشیان (۴۹ ر، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: حون منج اشیان (۵۳ پ، س ۱۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: حون منج اشیان (۶۶ ر، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: حون خانه زنبور (۴۲ ر، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: جُونِ منج اشیان (۳۴ پ، س ۸).

۳.۴. واژه‌های سیستانی مشترک نسخه‌السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) بامهدّب الاسماء و تاریخ سیستان

جَزُّ (القنقد و انقد: ۱۰۱ ر، س ۵). دهخدا این لغت را به دو صورت جَز و جَزُّ مدخل کرده است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۱۲۱)، جَز و با شاهدهی از مهدّب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۲۲) ذکر شده است. شاهد دیگری از آن در تاریخ سیستان (ص ۸۵) آمده و همین شاهد را دهخدا ذیل مدخل راسو نقل کرده است. در مردم‌شناسی سیستان به صورت جَج آمده است (سیستانی، ص ۱۸۳). در ترجمه فارسی النهایه طوسی (ج ۲، ص ۵۹۲) لغتی به صورت «جُز» ولی در ترجمه «الفار» آمده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خارِبُشت (۱۰۵ ر، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: جیزو (زیر سطر: خارِبُشت) (۱۰۳ پ، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: جیزو (زیر سطر: یعنی خارِبُشت) (۱۲۳ پ، س ۹)؛ عکسی: جیزو (ص ۳۴۷، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: جیزو (۱۲۰ پ، س ۳۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: جیزو (۹۲ ر، س ۱۴)؛

۴۶۸۰ ایصوفیا: جیزو (۹۸ پ، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: جیزو (۱۲۷، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنکر (۸۲ پ، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: جیزو (۶۷ پ، س ۲)؛

۳. ۵. واژه‌های احتمالاً سیستانی نسخه‌السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ. ق.)

اَزْكَانُك (النناخواه [به معنی تخمی خوش‌بوی]: ۱۴۴، س ۳). این لغت و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار ملاحظه نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: ناخوالن (۱۵۲ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: نغن خوالین (۱۴۹، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: نغن خوالین (۱۷۴، س ۱۱)؛ عکسی: نغن خوالین (ص ۵۰۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بغن حوان (۱۶۷ پ، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نغن خوالین (۱۳۲، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: نغن خوالین (۱۳۹ پ، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: نغن خوالین (۱۸۱ پ، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نغن خوالین (۱۲۳، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: نغن خوالین (۹۶ پ، س ۳)؛]

باجو، در: باجوی انگور^۱ (الخصاصة [به معنی انگور باقی مانده بر درخت]: ۱۴۹، س ۹). باجو و صورت‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در مهذب الاسماء فجاء انگور است (زنجی سجزی، ص ۱۱۰).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: انج در رز بماند از انکور (۱۵۸ پ، س ۱۲-۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: فجای انکور (۱۵۴ پ، س ۷)؛ ۵۷۶ سنا: فجای انکور (۱۸۱ پ، س ۱)؛ عکسی: فجاء انکور (ص ۵۱۹، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: فجای انکور (۱۷۳ پ، س ۱۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: فجاء انکور (۱۳۸، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فجای انکور (۱۴۵، س ۱۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فجای انکور (۱۸۸ پ، س ۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فجای انکور (۱۲۷ پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فجای انکور (۱۰۰، س ۷)؛]

پزیشک (الخصلة [به معنی خوشه انگور]: ۱۴۹، س ۷). این لغت و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های کهن و جدید فارسی یافت نشد، تنها در نسخه ۴۶۸۱ ایصوفیا، کاتب علاوه بر کوخک، صورت دیگری از برتیک، یعنی برتک، را زیر سطر افزوده است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: شنکله (۱۵۸ پ، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کوخک (۱۵۴ پ، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: کوخک (۱۸۱، س ۱۳)؛ عکسی: کوخک (ص ۵۱۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: کوخک (۱۷۳ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کوخک (۱۳۸، س ۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوخک (۱۴۵، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کوخک (۱۸۸ پ، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کوخک (۱۲۷ پ، س ۱۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کوخک، زیر سطر: برتک (۱۰۰، س ۶)؛]

پَرِشْک (الشرار و الشرر: ۱۲۹، س ۸). این واژه در مهذب الاسماء به صورت بزدرک (زنجی سجزی، ص ۱۷۵) و در قرآن قدس به شکل بزدر (قرآن قدس، ج ۲، ص ۳۵۹) آمده است. علاوه بر این دو صورت، صورت‌های براز و برازک نیز در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۵۱) مدخل شده است. برشک به همین معنی و به صورت پَرِشْک /perešk/ در واژه‌نامه سکزی آمده است (محمدی خمک ۲، ص ۸۹). همچنین برشک /brešk/ در فرهنگ بلوچی - فارسی (جهان‌نیده، ج ۱، ۳۰۱) در معنای سوسو و نیز آتش یا فانوس کم‌نور مدخل شده است که ظاهراً بی‌ارتباط با واژه نسخه ما نیست.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: حَلْبُکِ اتش (۱۳۶، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: ایژک (۱۳۲، پ ۱)؛ ۵۷۶ سنا: ایژ (۱۵۷، س ۳)؛ عکسی: ایژک (ص ۴۴۸، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: آیژ (۱۵۱، س ۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ایژک (۱۱۸، س ۱۳)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: ایژ (۱۲۵، پ ۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آیژ (۱۶۳، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: انک از اتش بَیْرُذُ (۱۱۰، س ۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: آیژ (۸۶، س ۱۳).
بَسْتُوک (لَصِبٌ و مُرْصَقٌ [به معنی گردویی که بیرون آوردن مغزش دشوار است]: ۱۴۹، س ۱۴). بستوک به این معنی در فرهنگ‌های لغت مدخل نشده است. معادل جوز مرصق در مهذب الاسماء «گوزی سوزنک» است (زنجی سجزی، ص ۳۲۳).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: نَخْکَاوَنُ (۱۵۹، س ۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: نَخْلِکَلَوِی (زیر سطر: سکاونه) (۱۵۴، پ ۱۳)؛ ۵۷۶ سنا: نَخْکَلَوِیْن (۱۸۱، پ ۶)؛ عکسی: نَخْکَلَوَنُ (ص ۵۲۰، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: نَخْکَلَوَن (۱۷۴، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نَخْکَلَوَن (۱۳۸، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: نَخْکَلَوَن (۱۴۵، پ ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: نَخْکَلَوَن (۱۸۸، پ ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نَخْکَلَوَن (۱۲۸، س ۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: نَخْکَلَوَن (۱۰۰، س ۱۰).

بِیْمَارِشْکِیْن (المسقام و الممراض). بيمارشکین/بیمارشکین در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۷۸) و نیز سایر نسخه‌های السامی فی الاسامی صورت‌های بيمارژون، بيمارژون و بيمارژوین ملاحظه می‌شود. در مهذب الاسماء و چند منبع دیگر بيمارگن است (نطنزی، ص ۷۳۱؛ تقلیسی، ج ۳، ص ۱۵۲۷؛ زنجی سجزی، ص ۳۴۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بيمارنَاک (۸۲، پ ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بيمارژون (۷۹، س ۱۰)؛ عکسی: بيمارژون (ص ۲۵۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بيمارژوین (۹۰، پ ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بيمارژون (۶۴، پ ۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بيمارژون (۷۶، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بيمارکین (۹۶، پ ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بيمارژون (۶۱، پ ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بيمارژوین (۵۰، پ ۱).

پَلَالُ (الجل [کاه]: ۱۴۳، س ۸) || پَلَالُ زَاوُ (المَجَلَّةُ: ۱۴۳، س ۸). در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار، این لغت ملاحظه نشد. در لغات عامیانه فارسی افغانستان (افغانی نویس، ص ۹۰) و فارسی

ناشنیده (انوشه - خدابنده‌لو، ص ۲۱۶)، با همین تلفظ مدخل شده‌است، اما در مقاله‌ای در باب اصطلاحات زبان گفتاری شهر غزنی با تلفظ متفاوت و به صورت پُلال است (امان، ص ۱۴۸). همچنین در ضرب‌المثل‌های فارسی افغانستان، این واژه به‌کار رفته‌است (مقتدری، ص ۱۲). صورت‌های پَلا و پَلال بدین معنی در فرهنگ بلوچی - فارسی (جهان‌بیده، ج ۱، ۵۶۸) مدخل شده‌است. همچنین پُل به معنی سیوس گندم و جو و لغت پَلا به معنی بلال گندم آمده‌است (همان، ۵۶۷) به نظر می‌رسد بلال و پَلال نیز بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند.

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: سُواره - سُواره‌زار (۱۵۱ پ، س ۱۳): ۱۷۷۰ مرادملاً: سُفاری - سُفاری‌زار (۱۴۸، س ۷-۸): ۵۷۶ سنا: سَباری - سَباری‌زار (۱۷۳ ر، س ۱۱ و ۱۲): عکسی: سَباری - سَباری‌زار (ص ۴۹۸، س ۱): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: سَباری - سَباری‌زار (۱۶۶ پ، س ۹ و ۱۰): ۲۰۱۵ جارالله: سُفال - سَباری‌زار (۱۳۳، س ۱۲): ۴۶۸۰ ایصوفیا: سَباری - سَباری‌زار (۱۳۹، س ۴): ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: سَباری - سَباری‌زار (۱۸۰ پ، س ۱۲): ۲۰۱۴ جارالله: سَباری - سَباری‌زار (۱۱۲، س ۲۰): ۴۶۸۱ ایصوفیا: سَباری - ایصوفیا: سَباری‌زار (۹۶، س ۱).

پُوکِنُ، در: **گُوزی پُوکِنُ** (جوژ خنر [به معنی گردوی خراب‌شده]: ۱۴۹، س ۱۳). پوکن و صورت‌های احتمالی دیگر آن در فرهنگ‌های فارسی نیامده‌است. معادل جوژ خنر در مهذب الاسماء گوژی دژن است (زنجی سجزی، ص ۱۰۷).

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: کُوز بُوده (۱۵۹، س ۶): ۱۷۷۰ مرادملاً: کوزی اُغ کرفته (۱۵۴ پ، س ۱۲): ۵۷۶ سنا: اُغ کرفته (۱۸۱ پ، س ۶): عکسی: ارغ (ص ۵۲۰، س ۴): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کُوزی اُغ کرفته (۱۷۴، س ۵): ۲۰۱۵ جارالله: کوزی اُغ کرفته (۱۳۸، س ۹): ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوزی اُغ کرفته (۱۴۵ پ، س ۲): ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: اُغ کرفته (۱۸۸ پ، س ۱۲): ۲۰۱۴ جارالله: اُغ کرفته (۱۲۷ پ، س ۲۱): ۴۶۸۱ ایصوفیا: اُغ کرفته (۱۰۰، س ۱).

تَابَالُ، در: **اَنْ شَاخِ كِه اَز تَابَالُ بِيرون آيد** (الاساريع [به معنی شاخه‌های ریزی که از بن درخت رز می‌روید]: ۱۴۹، س ۱). در نسخه معانی کتاب الله، «تَابَال/تَابَال» (حدادی ۲، ص ۷۶، س ۶؛ ص ۸۴، س ۲) آمده و صورت دیگر آن، «تاپال»، در پنج متن از متون پیکره فرهنگیار شاهد دارد (حدادی ۱، ص ۴۵ و ۴۰؛ قرآن قدس، ج ۲، ص ۱۹۴، ۲۰۱ و...؛ ترجمه مقامات حریری، ص ۲۰۴؛ یاحقی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ زنجی سجزی، ص ۷۷). رواقی احتمال می‌دهد که گونه زبانی ترجمه مقامات حریری از حوزه‌ای میان

۱. از قرآن ۳۹ در فرهنگنامه قرآنی؛ طبق معرفی مختصر نسخه در مقدمه کتاب، اطلاعاتی از مترجم این قرآن در دست نیست و تنها احتمال داده شده‌است که متعلق به قرن ششم هجری باشد (یاحقی، ۱۳۷۲، ص ۳۷ و چهار).

هرات از جانب زوزن و نیشابور باشد (نک: ترجمه مقامات حریری، ص چهل و چهار). او همچنین نمونه‌هایی از لغات مشترک این متن با متون دیگر را نشان می‌دهد که یکی از آن‌ها «تاپال» است و در متون دیگری مانند قرآن قدس، تفسیری بر عسری از قرآن مجید و مهذب الاسماء هم به‌کار رفته است (همان، ص سی و نه). رواقی بر آن است که این واژه‌ها در حوزه خراسان و سیستان به‌کار می‌رفته‌اند (همان، ص سی و هشت).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: انک از سنه بزُون جهد (۱۵۸ پ، س ۵)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: ... ستانه... (۱۵۴، س ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: ... ستانه... (۱۸۱، س ۷)؛ عکسی: ... ستانه... (ص ۵۱۸، س ۹)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: ... ستانه... (۱۷۳ پ، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ... ستانه... (۱۲۹ پ، س ۱۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: ... ستانه... (۱۴۵، س ۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: ... ستانه... (۱۸۸، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: ... ستانه... (۱۲۷ پ، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: ... ستانه... (۱۰۰، س ۲).

جِلِیژَن، در: جِلِیژَن دَف وَ جُزِ آن (الجلجل [به معنی «زنگ»]: ۶۱ پ، س ۱۴). این واژه و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز پیکره فرهنگیار دیده نشد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جلاجِل او و جُز او (۶۶، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: زَنک دَف و جَز آن (۶۳ پ، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: زَنک دَف و جَزو (۷۷ پ، س ۵)؛ عکسی: زَنک دَف و جَزو (ص ۲۰۶، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: زَنک دَف (۷۲، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَنک دَف و جَز آن (ص ۵۶، س ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زَنک دَف (۶۱، س ۱۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زَنک دَف (۷۶ پ، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زَنگَلَه دَف (۴۹ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَنک دَف وَ جُزُو (۴۰، س ۲).

جَنگاش (السرطان: ۱۰۱، س ۷) در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار، جنکاش/چنگاش ملاحظه نشد. تنها در ضمن مقاله‌ای در باب سرگذشت افغانستان، به تاریخ «۲۶ چنگاش ۱۳۵۲» اشاره رفته است. در پاورقی، مؤلف مقاله اشاره کرده است که: چنگاش... لفظ پشتو برای برج سرطان یا ماه تیر است (برجیان، ص ۴۱). همچنان که مشخص است حرکت حرف نخست در دو منبع متفاوت است. در فرهنگ ریشه‌شناسختی زبان فارسی چنگار مدخل شده است و صورت‌های آن در پشتو /čangāx/ و بلوچی /čingāšk/ ذکر گشته است (حسن دوست ۱، ج ۲، ۱۹۰۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بَنج بایک (۱۰۵، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: خَرَجَنک (۱۰۳ پ، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: خَرَجَنک (۱۲۳ پ، س ۱۲)؛ عکسی: خَرَجَنک (ص ۳۴۷، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: خَرَجَنک (۱۲۰ پ، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: خَرَجَنک (۹۲ پ، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: خَرَجَنک (۹۹، س ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: خَرَجَنک (۱۲۷، س ۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خَرَجَنک (۸۳، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: خَرَجَنگ (۶۷ پ، س ۴).

جُوْتُ، در: *دَسْتَارِ بَسْتِ بِي جُوْتُ* (القفداء [به معنی دستار دنبال ناآراسته]: ۴۹ پ). جوت در فرهنگ‌های سیستمی مدخل شده‌است، اما معنای آن ارتباطی با معنای لغت حاضر ندارد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *دستارِ بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۵۲ پ، س ۲): ۱۷۷۰ مرادملاً: بستن دنبال فَرُونَاكَذاشته (۵۰ پ، س ۷): ۵۷۶ سنا: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۲ پ، س ۱۲ و ۱۳): عکسی: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۱۶۳، س ۷): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۵۸، س ۱): ۲۰۱۵ جارالله: *دستارِ بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۴۵ ر، س ۲): ۴۶۸۰ ایصوفیا: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۴۹ پ، س ۵): ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۶۰ پ، س ۱): ۲۰۱۴ جارالله: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۳۸، س ۱۶): ۴۶۸۱ ایصوفیا: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۳۱، س ۱۳).

خُوبَكَلَان (بزر الحُبة و الخَفَج: ۱۴۴، س ۶). در پیکره فرهنگی تنها یک شاهد از «خوب‌کلان» به نظر رسید که از متن مخزن الادویه است و به گفته مؤلف آن در هند رواج دارد (عقبی خراسانی، ص ۳۷۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *خَفَج* (ص ۱۵۳، س ۲): ۱۷۷۰ مرادملاً: *خَفَج* (ص ۸، س ۸): ۵۷۶ سنا: *خَفَج* (ص ۱۷۴، س ۱): عکسی: *خَفَج* (ص ۵۰۱، س ۶): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: *خَفَج* (ص ۱۶۷، س ۱۴): ۲۰۱۵ جارالله: *خَفَج* (ص ۱۳۲، س ۹): ۴۶۸۰ ایصوفیا: *خَفَج* (ص ۱۴۰، س ۳): ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: *خَفَج* (ص ۱۸۲، س ۴): ۲۰۱۴ جارالله: *خَفَج* (ص ۱۲۳، س ۱۲): ۴۶۸۱ ایصوفیا: *خَفَج* (ص ۹۶، س ۵).

دُورُك (القضابة و الجملة (به معنی شاخه‌های بریده درخت به ویژه درخت انگور): ۱۴۹، س ۲). این لغت در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگی یافت نشد. شاید شکلی از دُرُوك باشد (حسن دوست، ج ۲، ص ۲۳۲۱).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *انج بَرِنْدِ از تَاك* (ص ۱۵۸، س ۶): ۱۷۷۰ مرادملاً: *اَرُغ* (ص ۱۵۴، س ۱۵): ۵۷۶ سنا: *اَرُغ* (ص ۱۸۱، س ۸): عکسی: *اَرُغ* (ص ۵۱۸، س ۱۰): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: *اَرُغ* (ص ۱۷۳، س ۷): ۲۰۱۵ جارالله: *اَرُغ* (ص ۱۲۹، س ۱۳): ۴۶۸۰ ایصوفیا: *اَرُغ* (ص ۱۴۵، س ۵): ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: *اَرُغ* (ص ۱۸۸، س ۱۱): ۲۰۱۴ جارالله: *اَرُغ* (ص ۱۲۷، س ۷): ۴۶۸۱ ایصوفیا: *اَرُغ* (ص ۱۰۰، س ۲).

دِيكُكُ (الصَّعُوَة: ۱۰۴، س ۲). در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز پیکره فرهنگی، این لغت ملاحظه نشد. در مهذب الاسماء، ترندک به‌عنوان معادل الصَّعُوَة آمده‌است (زنجی سجزی، ص ۱۸۸). ترندک به این معنی در لغت‌نامه دهخدا مدخل شده‌است، اما آنچه به نقل از مهذب الاسماء و در ذیل صعوه آمده «ترندک» است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *مَعْرُوفَة* (ص ۱۰۹، س ۹): ۱۷۷۰ مرادملاً: *م* (ص ۱۰۷، س ۱۳): ۵۷۶ سنا: *م* (ص ۱۲۷، س ۱۰): عکسی: *م* (ص ۳۶۰، س ۲): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: *م* (ص ۱۲۴، س ۵): ۲۰۱۵

جارالله: م (۹۵پ، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: م (۱۰۲ر، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: م (۱۳۱ر، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: (۸۶ر، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: م (۶۹پ، س ۱۱).
رُوشک [زیر سطر: بلغور] (الجشیش [به معنی بلغور گندم]: ۷۲پ، س ۱۳) در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز پیکره فرهنگیار، روشک یا روشگ ملاحظه نمی‌شود. در لغت فرس، روشک به همین معنی آمده‌است (اسدی طوسی ۱، ص ۳۰۷) و به فرهنگ‌های دیگر راه یافته‌است. براین اساس، به نظر می‌رسد که روشک در اینجا مصحّف روشک باشد، اما در سطر پیشین نسخه گندم‌روشک^۱ و^۱ نیز (الجشیشه: ۷۲پ، س ۱۲) زیر سطر: بلغوروا^۱ آمده‌است که احتمال تصحیف را ضعیف‌تر می‌کند. در گویش بختیاری به صورت اُروش / orruš/ است (سرلک، ص ۲۶).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کینده (۷۸ر، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: بلغور (۷۵ر، ح)؛ ۵۷۶ سنا: بلغور (۹۱ر، س ۳)؛ عکسی: بلغور (ص ۲۴۶، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بلغور (۸۵پ، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بلغور (۶۶ر، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بلغور (۷۲ر، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بلغور (۹۲پ، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بلغور (۵۸ر، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بلغور (۴۷پ، س ۱۰).
رِیژ (الأرض: ۱۰۲پ، س ۱۰). ریژ در متون و فرهنگ‌های فارسی اغلب در معنای هوا و آرزو به کار رفته‌است، و به معنی موریانه در جایی مشاهده نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: رونجو (۱۰۷ر، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: ریونجه (۱۰۵پ، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: ریونجه (۱۲۵پ، س ۱۰)؛ عکسی: نوئجو (ص ۳۵۴، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: دوئجه (۱۲۲پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ریونجه (۹۴ر، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: ریونجه (۱۰۰پ، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زیونجو (۱۲۹ر، س ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دیوججه (۸۴پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: ریونجه (۶۸پ، س ۷).]

زَرَف، در: زَرَفِ اَبِ دَرِ دَشْتِ (الغدیر: ۱۴۱ر، س ۶) || زَرَفِ كِه اَبِ دَرِ وِی بیستد در کوه (الوجد و الوفت: ۱۴۱ر، س ۷) || زَرَفِ اَبِ بَارَانِ دَرِ دَشْتِ (الحایر: ۱۴۱ر، س ۸). در پیکره فرهنگیار، این لغت یافت نشد. تکرار این لغت در سه جا با یک شکل و یک تلفظ احتمال اشتباه در ضبط آن را رد می‌کند؛ به‌ویژه آنکه کاتب نسخه دقت بسیار داشته‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سَمَر اَبِ دَرِ دَشْتِ - جاهی کی اَبِ بَارَانِ وِ بَرَفِ دَرِ وِ ایستد در کوه - کَوِ بَارَانِ اَبِ (۱۴۹پ، س ۴-۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کواب در دشت - کَوِ کی اَبِ دَرِ وِ ایستد در کوه - کَوِ بَارَانِ اَبِ در

۱. «گندم» در نسخه با کاف است.

۲. در زیر سطر: «کَوِ».

دشت (۱۴۶، س ۵-۸)؛ ۵۷۶ سنا: کوآب در دشت - گوکی آب دزو ایستد در کوه - گوباران آب (۱۷۰، س ۱۳؛ ۱۷۱، س ۱-۲)؛ عکسی: کوآب دژ دشت - کوآب در کوه - گوباران آب (ص ۴۹۰، س ۱۰-۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: گوآب در دشت - کوکی اب درو ایستد در کوه - گوباران آب (۱۶۴، س ۱۰-۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: گوآب در دشت - گوکی اب دزو ایستد در کوه - گوباران اب در دشت (۱۳۱، س ۱۵-۱۶؛ ۱۳۱، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوآب در دشت - کوآب در کوه - گوباران اب (۱۳۷، س ۲-۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: گوآب در دشت - کوکی آب دزو ایستد - گوباران آب (۱۷۸، س ۹-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: گوآب در دشت - گوآب در کوه - گوباران آب (۱۲۱، س ۸-۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: گوآب دژ دشت - گوکی آب در وی ایستد دژ کوه - گوباران آب (۹۴، س ۵-۶).

سُرُخ کَلَب (النَّغْرُ: ۱۰۴، س ۱). کَلَب به معنی «گرداگرد دهان» در لغت فرس مدخل شده است (اسدی طوسی ۱، ص ۳۱). بنابراین سرخ کلب هم به معنای پرنده‌ای با منقاری سرخ است که همین توصیف برای کلمه «نغر» در فرهنگ‌ها آمده است. لفظ کَلَب /klapp/ بدین معنا در فرهنگ‌های سیستانی مدخل شده است (محمدی خمک ۲، ص ۳۱۲؛ افشار سیستانی، ص ۱۲۶). در مهذب الاسماء معادل المنقار، کلب مرغ است (زنجی سجزی، ص ۳۴۸).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سرخ جنک (۱۰۹، س ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سرخ جنک (۱۰۷، س ۱۲)؛ ۵۷۶ سنا: سُرُخ جَنک (۱۲۷، س ۸)؛ عکسی: سُرُخ چنک (ص ۳۵۹، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سُرُخ جنک (۱۲۴، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سُرُخ جنک (۹۵، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سرخ جنک (۱۰۲، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سرخ چنک (۱۳۱، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سرخ جنک (۸۶، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سُرُخ چنک (۹۹، س ۱۰)].

سُنْكَانِك مُرْغ (القانصة [به معنی سنگدان مرغ]: ۱۰۵، س ۷). نگارنده احتمال وقوع اشتباه در سنکانک/سنگانک را رد نمی‌کند. مثلاً ممکن است در اصل سنگدانک باشد. به این نکته نیز باید توجه داشت که شاید حرکت حرف سین اشتباه باشد، زیرا کاتب لغت سنگ را همواره به فتح سین ضبط کرده است (۱۳۷-۱۳۸ ر و...). در زرقاتی به شکل /sangak/ است (ملک‌زاده، ص ۱۸۳).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سنکدان مرغ (۱۰۹، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سنکدان مرغ (۱۰۸، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: سنکدان مرغ (۱۲۸، س ۴)؛ عکسی: سنکدان مرغ (ص ۳۶۲، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سنکدان مرغ (۱۲۵، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سنکدان مرغ (۹۶، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سنکدان مرغ (۱۰۲، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سنکدان مرغ (۱۳۲، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنکدان مرغ (۸۶، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سنکدان مرغ (۷۰، س ۹)].

سُولُک (السَّوْسُ: ۱۰۲، س ۱۰). سولک در المصادر و در ترکیب «سولک گرفتن طعام» (اساسة)

(صادقی، ص ۴۳) مدخل شده است. در مهذب الاسماء «سولک» یعنی گونه دیگری از همین واژه به کار رفته است (زنجی سجزی، ص ۱۶۸). «سولک» در متن اخیر معادل بنات الرمل است (همان، ص ۴۶). در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی به نقل از برهان قاطع سولک ضبط شده (برهان، ج ۲، ۱۱۹۱) و صورت بلوچی آن، /sūluk/ نیز ذکر گشته است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۳۱۷۶). صورت دیگر این واژه، یعنی سوله /sula/، در فرهنگ بهدینان مدخل شده است (سروش سروشیان، ص ۱۰۴).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شبشه (۱۰۷، ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: شبشه (۱۰۵، ۱)؛ ۵۷۶ سنا: شبشه (۱۲۵، ۹)؛ عکسی: شبشه (ص ۳۵۴، ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: شبشه (۱۲۲، ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شبشه (۹۴، ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: شبشه (۱۰۰، ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: شبشه (۸۴، ۱۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شبشه (۱۲۹، ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: شبشه (۶۸، ۶)؛ [۱۳۷]

شپوژک: در تخم شپوژک (حب الفرفخ: ۱۴۴). گونه‌های احتمالی این واژه در پیکره فرهنگیار و فرهنگ‌های فارسی بررسی شده یافت نشد. البته معادل‌های سیستانی حب الفرفخ در مهذب الاسماء و ترجمه کتاب الصیدنه عبارت‌اند از: وشبک (زنجی سجزی، ص ۲۵۰) و وشفک (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۷) / وَشَفَنَک (ابوریحان بیرونی، ص ۱۱۹ [نقل از حاشیه منهای بیان]). همچنین ابوریحان ذیل حب الفرفخ اشاره کرده است که خفرج لغت اهل بلخ و زاولستان، و بوخل لغت اهل نیشابور است. از میان ده نسخه بررسی شده السامی فی الاسامی، تنها نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا «خفرج» دارد و پیش‌تر دیدیم که خفرج به عنوان برابر البقلة الحماق در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ ه.ق.) نیز آمده است (نک: ۱، ۳، همین مقاله). در نسخه‌های دیگر، بوخل/بوخله، یعنی معادل نیشابوری این گیاه ذکر شده و چنان‌که می‌دانیم میدانی اهل نیشابور بوده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خفرج (زیر سطر: تخم خُرْفَة (۱۵۲، ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بوخله (۱۴۹، ۶)؛ ۵۷۶ سنا: بوخل تخم (۱۷۴، ۱۳)؛ عکسی: بوخل تخم (ص ۵۰۱، ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بوخل تخم (۱۶۷، ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بوخل (۱۳۲، ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوخله تخم (۱۴۰، ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بوخله تخم (۱۸۲، ۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بوخله (۱۲۳، ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بوخل زیر سطر: پرپهن (۹۶، ۴)؛ [۴]

شیشک (العمشوش: ۱۴۹، ۸). عمشوش به معنی «خوشه‌ای است که همه یا بعضی از میوه‌های آن را خورده باشند» (دهخدا) و شیشک به این معنی در فرهنگ‌های فارسی نیامده است. در مهذب الاسماء، معادل العمشوش شکاوه انگور است (زنجی سجزی، ص ۲۳۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: دانه انکور (۱۵۸، ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: اولنج (۱۵۴، ۶)؛ ۵۷۶

سنا: اولنج (۱۸۱، س ۱۳)؛ عکسی: اولنج (ص ۵۱۹، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: اولنج (۱۷۳، پ ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: اولنج (۱۳۸، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: اولنج (۱۴۵، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: اولنج (۱۸۸، پ ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: اولنج (۱۲۷، پ ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: اولنج (۱۰۰، س ۶)؛

کائیک [زیر سطر: تله] (الفحُ [به معنی تله]: ۶۳، س ۴). کاییک در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌فرهنگیار به نظر نرسید.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: تله [زیر سطر: جکنده] (۶۷، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: تله (۶۴، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: تله (۷۹، س ۳)؛ عکسی: تله (ص ۲۱۰، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: تله (۷۳، پ ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: تله (۵۷، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: تله (۶۲، پ ۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: تله (۷۹، پ ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: تله (۴۹، پ ۱۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: تله (۴۰، پ ۹)؛

کائیمای [زیر سطر: چفته] (العرش و العریش [به معنی چوب یا داربست نگه‌دارنده انگور]: ۱۴۹، س ۳). کایمای و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌فرهنگیار یافت نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: واج رز (۱۵۸، پ ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: چفته (۱۵۴، پ ۱)؛ ۵۷۶ سنا: چفته (۱۸۱، س ۹)؛ عکسی: چفته (ص ۵۱۹، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: چفته (۱۷۳، پ ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: چفته (۱۲۹، پ ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: چفته (۱۴۵، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: چفته (۱۸۸، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: چفته (۱۲۷، پ ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: چفته (۱۰۰، س ۴)؛

کشتیک (الرتیلی و الرتیلاء: ۱۰۲، پ ۱۴ عکسی: ص ۳۵۴، س ۷ [دیلمک] | نسخه ۴۶۸۱ ایصوفیا، ۶۸، پ ۱۰: دیلمک). این لغت در فرهنگ‌های لغت و متون فارسی نیست. حتی با بررسی انواع رتیل و نام‌های متفاوت آن در کتاب‌های پزشکی، لغتی شبیه به کستک نیز یافت نشد (جرجانی، ص ۶۴۲؛ عقیلی خراسانی، ص ۴۴۵) در مهذب الاسماء در عبارت پنبه کستک و به عنوان معادل کلمه دیگری (الابریه) به کار رفته است (زنجی سجزی، ص ۳۳). گشتک در برهان قاطع به معنی «سرگین گردان» مدخل شده است (برهان قاطع).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: دیلمک (۱۰۷، پ ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: دیلمک (۱۰۵، پ ۷)؛ ۵۷۶ سنا: دیلمک (۱۲۶، ر ۱)؛ عکسی: دیلمک (ص ۳۵۴، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: دیلمک (۱۲۲، پ ۹)؛ ۲۰۱۵ جارالله: دیلمک (۹۴، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دیلمک (۱۰۰، پ ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: دیلمک (۱۲۹، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دیلمک (۸۵، ر ۱)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دیلمک (۶۸، پ ۱۰)؛

کل شاگ [زیر سطر: یک لت] (العصادة: ۱۵۲، پ ۶). این واژه در منابع موجود یافت نشد. احتمالی

که مطرح می‌شود این است که کل شاک/گل شاک خود مرکب از کُل و شاک باشد. کِل (به کسر نخست) در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۶) به معنای بر و بازو، کش و بغل در ترکیب «در کل گرفتن» (معادل الاضبان) مدخل شده‌است (مصادر اللغه، ص ۳۵). سپس مؤلفان اشاره کرده‌اند که «کل» در دزفولی، بختیاری و لری به معنای کتف و شانه است (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۶). شاید بتوان احتمال داد که کل در جزء اول این کلمه بی‌ارتباط با لغت کل در مصادر اللغه نباشد، از آن جهت که «عضاده» نیز به معنی بازوی در است. در مورد شاک/شاگ اطلاعی قانع‌کننده به‌دست نیامد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بازوی در (۱۶۳، ص ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بازوی در (۱۵۸، ص ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: آئی (۱۸۴، ص ۱۰)؛ عکسی: آئی (ص ۵۳۲، ص ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: آئی (ص ۱۷۸، ص ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جلاله: آئی (ص ۱۴۱، ص ۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: آئی (ص ۱۴۹، ص ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آئی (ص ۱۹۲، ص ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جلاله: آئی (ص ۱۳۱، ص ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: آئی (ص ۱۰۲، ص ۲).
کئی، در: کَوْتَرِ کئی [زیر سطر: خانکی] [الورشان] [به معنی کبوتر صحرائی]: ۱۰۳، ص ۹ این لغت با جستجو در پیکره فرهنگیار تنها در شرح تعرف به دست آمد که به نظر می‌رسد مرتبط با معنای بنا و منزل است. کنی شاید تصحیفی از کئی باشد. در گویش‌ها /kiya/ به معنای خانه است (برای آگاهی بیشتر نک: حسن دوست (۲) ج ۲، ص ۵۹۸).

... آن تواجد و اضطراب از آنجاست. از شوق وطن اضطراب آرد. چنانکه مرغی وحشی را ببند که در کنی می‌طبد از بهر شوق وطن را، تا آنگاه که الف گیرد. چون الف گرفت هر ساعت که آواز اجناس خویش بشنود به آن اضطراب بازگردد» (مستملی بخاری، ج ۴، ص ۱۸۰۶).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جز کبوتر (۱۰۸، ص ۱۴) [باید خرکبوتر باشد]؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: کبوتر بنا (۱۰۶، ص ۳)؛ ۵۷۶ سنا: کبوتر بنا (۱۲۶، ص ۱۱)؛ عکسی: کبوتر بنا (ص ۳۵۷، ص ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کبوتر (۱۲۳، ص ۷)؛ ۲۰۱۵ جلاله: کبوتر بنه (۹۵، ص ۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کبوتر بنا (۱۰۱، ص ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کبوتر بنا (۱۳۰، ص ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جلاله: کبوتر بنا (۸۵، ص ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کبوتر بنا (ص ۶۹، ص ۱۰).

کواک (الزایانج: ۱۴۴، ص ۳). کواک در منابع یافت نشد. در کتاب الصیدنه «بادتخم» معادل سیستماتی «رازیانج» آمده‌است (کاسانی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ ابوریحان بیرونی، ص ۲۸۹ [از نسخ خطی سه‌گانه ترجمه فارسی]).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: وآلان (حاشیه: بادیان) (۱۵۲، ص ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بادیان (۱۴۹،

س ۴؛ ۵۷۶ سنا: باذیان (۱۷۴، س ۱۱)؛ عکسی: باذیان (ص ۵۰۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: باذیان (۱۶۷، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: باذیان (۱۳۲، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: باذیان (۱۳۹، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: باذیان (۱۸۱، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: باذیان (۱۲۳، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: باذیان (۹۶، س ۳)۔

کوژدانیک [زیر سطر: بانک او] (الخشرم و التُّخروب: ۱۰۳، س ۲). معانی الخشرم عبارت‌اند از: جماعت، رمه و گله زنبور، خانه یا لانه زنبور و سنگ گچ. در قانون ادب علاوه‌بر این‌ها، آواز هم بیان شده است (تفلیسی، ج ۳، ص ۱۴۶۶) و همان‌طور که دیدیم در نسخه ما به بانگ هم اشاره شده است. نخروب نیز به معنای «لانه زنبور» است. پیش‌تر درباره کوژ و شواهد آن بحث شد. کوژ به این معنی در لغت‌نامه دهخدا و به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است، اما کوژدانیک یا نظایر آن چنین نیست. بنابراین با توجه به واژه کوژ، کوژدانیک باید مرکب از کوژ و دانیک باشد. در مهذب الاسماء برای این معنی کوژانو آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۰۴، ۳۶۲)۔

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: زنبورخانه (۱۰۷، س ۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: غنینه منج (۱۰۵، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: غنینه منج (۱۲۶، س ۴)؛ عکسی: غنینه منج (ص ۳۵۴، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: غنینه منج (۱۲۲، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: غنینه منج (۹۴، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: غنینه منج (۱۰۰، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: غنینه منج (۱۲۹، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: غنینه منج (۸۵، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: غنینه منج (۶۸، س ۱۱)۔]

کوژک [زیر سطر: ای عروسک] (الدرحرح و اللُّروح [به معنی کرمی سرخ و سمی]: ۱۰۲، س ۱۳). این معنی به صورت کوژخار و تنها در مهذب الاسماء آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۲۷-۱۲۸) و در لغت‌نامه دهخدا نیز به نقل از همین متن مدخل شده است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کاغنه (۱۰۷، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کاغنه (۱۰۵، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: کاغنه (۱۲۵، س ۱۳)؛ عکسی: کاغنه (ص ۳۵۴، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کاغنه (۱۲۲، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کاغنه (۹۴، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: کاغنه (۱۰۰، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کاغنه (۱۲۹، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کاغنه (۸۴، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: کاغنه (۶۸، س ۹)۔]

لپه: در: لپه‌ی دَر (الصَّبَّةُ و الکتیفَةُ: ۱۵۲، س ۵). کتیفه به معنی آهن در یا بند و قفل آهنین در است. در دستورالغّه «بش در» و «لهفه {نسخه بدل: م: لفهه} کارد» به عنوان معادل‌های الصَّبَّة به کار رفته‌اند (نطنزی، ص ۴۸۷)؛ بنابراین شاید ارتباطی بین لپه و لفهه/لهفه باشد. در زرقانی /lapak/ «قسمت آهنی و نوک تیز خیش» است (ملکزاده، ص ۲۶۸)۔

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: آهن بهن بر روی دَر (۱۶۲، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: بشیره در (۱۵۸،

سنا: ۵۷۶؛ (۸)؛ ۱۸۴ پ، س ۴؛ عکسی: بس در (ص ۵۳۱، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بش که بر در زند (۱۷۸ ر، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بش در (۱۴۱ ر، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بش در (۱۴۸ پ، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بش در (۱۹۲ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بش در (۱۳۰ پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بش در (۱۰۲ ر، س ۹)؛

لَوْلَانِ (السَّری [به معنی خارش و التهاب پوست]: ۷۸ ر، س ۱۰). این واژه یا واژه‌ای نظیر آن در منابع به نظر

نرسید.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: دمیذکی اندام (۸۴ ر، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: پشترم (۸۰ پ، س ۱۱)؛ ۵۷۶ سنا: پشترم (۹۷ ر، س ۱۳)؛ عکسی: پشترم (ص ۲۶۴، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: پشترم (۹۲ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: پشترم (۷۰ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: پشترم (۷۷ ر، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: پشترم (۹۸ ر، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بشیرم (۶۳ ر، س ۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: پشترم (۵۱ پ، س ۱)؛

لُؤْحِي (الجدام: ۷۷ ر، س ۹). لُوْحِي در منابع بررسی شده به معنی «جدام» ملاحظه نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: بگی (زیر سطر: خوره) (۸۳ ر، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: لری (۷۹ پ، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: لری (۹۶ ر، س ۶)؛ عکسی: لری (ص ۲۶۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: لری (۹۱ ر، س ۹)؛ ۲۰۱۵ جارالله: لره (در حاشیه: کُلّی) (۶۴ پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: لری (۷۶ ر، س ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: لری (۹۷ ر، س ۶)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کُلّی (۶۲ ر، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: لری (۵۰ پ، س ۹)؛

لُؤْنِج (اللبلاب: ۱۴۶ پ، س ۱). این واژه به این صورت در فرهنگ‌های فارسی و در پیکره فرهنگیار یافت نشد. در کتاب الصیدنه، معادل فارسی و سجزی، لبلاّب به ترتیب «نویج» و «نژک» ضبط شده است (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۵۵۴). معادل لبلاّب در ترجمه کهن متن (کاسانی، ج ۲، ص ۶۱۸) و نیز در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۸۹) «نوک» است. زریاب خوبی با اشاره به ضبط نوک آن را درست نمی‌داند زیرا، ذیل کرم، معادل لبلاّب «نژک» آمده که نژک صورتی از آن است. (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۵۵۴-۵۵۵). بنا بر شواهد موجود، احتمال می‌رود کاتب نسخه ما، معادل فارسی لبلاّب یعنی «نویج» را برگزیده اما در ضبط آن سهو رخ داده است. در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا نیز همین صورت اخیر آمده است، البته حرف سوم آن بدون نقطه است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: نوج (۱۵۵ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: میویزه (۱۵۱ پ، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: میویزه (۱۷۸ ر، س ۷)؛ عکسی: میویزه (ص ۵۰۹، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: میویزه (۱۷۰ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: میویزه (۱۳۶ پ، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: میویزه (۱۴۲ ر، س ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: میویزه (۱۸۵ ر، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: میویزه (۱۲۵ ر، س ۱۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: میویزه (۹۸ ر، س ۱۰)؛

لِیْز [زیر سطر: لُرک^۱ یعنی کُرچ] [مقفَّ [به معنی صفت مرغی که بر روی تخم خوابیده‌است]: ۱۰۴ پ، س ۱۴].
این واژه در پیکره فرهنگیار و منابع بررسی شده ملاحظه نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کرک (۱۰۹ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کُرک (۱۰۷ پ، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: کُرک
(۱۲۸، س ۹)؛ عکسی: کُرک (ص ۳۶۱، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کُرک (۱۲۵، س ۳)؛ ۲۰۱۵
جارالله: کُرک (۹۶، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کرک (۱۰۲ پ، س ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کُرک
(۱۳۱ پ، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کُرک (۸۶ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کُرک (۷۰، س ۴)].

مَنک، در: فَنجَا أَى مَنک [در حاشیه: ای دهن واز کردن بفَاژَه] (المَطْوَاء [به معنی کشیدگی]: ۷۸، ص ۶). در
فرهنگ‌ها و متون فارسی، واژه فنجا به معنی خمیازه به‌کار رفته‌است، اما معادل دیگری که کاتب
آورده‌است، یعنی منک، در جایی ملاحظه نشد. با استناد به فرهنگ‌ها می‌توان گفت این واژه منگ است
که در متون فارسی شاهی برای آن در این معنی نیست. در فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی، ج ۲، ص
۱۰۹۸)، معانی بسیاری برای منگ آمده که یکی از آن‌ها خمیازه و دهن‌دره است، اما شاهی برای آن
ذکر نشده‌است. همین معنی در برهان قاطع نیز بیان شده‌است. منگ و مه‌نگ به این معنی در واژه‌نامه
سکزی (محمدی خمک ۲، ص ۳۸۵، ۳۹۰) مدخل شده‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: یازِئِدَن (۸۳ پ، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: فنجا (۸۰ پ، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: فنجا
(۹۷، س ۸)؛ عکسی: فنجا (ص ۲۶۴، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: فنجا (۹۲، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵
جارالله: فنجا (۷۰ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فنجا (۷۷، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فَنجَاة
(۹۸، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فنجا (۶۲ پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فَنجَا (۵۱، س ۱۳)].

مُوژک (المسححة و المسوجة [به معنی نوعی ابزار بافندگی]: ۵۷ پ، س ۷-۸). این واژه در منابع بررسی شده
یافت نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سَمَه (۶۱، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سمه (۵۹، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: سَمَه (۷۲ پ،
س ۶)؛ عکسی: سمه (ص ۱۹۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: سمه (۶۷، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله:
سَمَه (۵۲، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سمه (۵۷، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سمه (۷۱، س ۷)؛
۲۰۱۴ جارالله: سَمَه (۴۵، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سَمَه (۳۷، س ۵)].

نُوئِلْ گَر^۲، در: زَنانِ نُوئِلْ گَر [الزَّافَةُ [به معنی نامزد]: ۶۶، س ۸]. نوئل در نوئل‌گر به این معنی در
فرهنگ‌های لغت نیست. ضبط نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا «نویذ» است. احتمال دارد نوئل

۱. با توجه به دیگر نسخه‌ها: «کرک».

۲. در نسخه باکاف.

ارتباطی با نوید/نوید داشته باشد یا یکی از این دو لغت، درست ضبط نشده باشد، هر چند هر دو نسخه به وضوح دارای ضبط‌های یادشده هستند.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: زنان نویدخواه (۷۰ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: زنان خواننده (۶۸ پ، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: زنان خوانندگانه (۸۳ پ، س ۲)؛ عکسی: زنان خواننده (ص ۲۲۱، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زنان خواننده (۷۷ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زنان خواننده (۶۰ پ، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زنان خواننده (۶۵ پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زنان خواننده (۸۴ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خواننده (۵۲ پ، س ۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زنان خواننده (۴۳ پ، س ۱).

تیرنگ (العکس [به معنی شاخ درختی که به درخت دیگر پیوند زند]: ۱۴۹ پ، س ۳). در منابع بررسی شده تیرنگ/نیرنگ در معنای موردنظر یافت نشد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: فریانج (۱۵۸ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: فرهانج (۱۵۴ پ، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: فرهانج (۱۸۱ پ، س ۹)؛ عکسی: فرهانج (ص ۵۱۹، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: فرهانج (۱۷۳ پ، س ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: فرهانج (۱۲۹ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فرهانج (۴۵ پ، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فرهانج (۱۸۸ پ، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فرهانج (۱۲۷ پ، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فرهانج (۱۰۰ پ، س ۳).

وَل (الابریج و الممخض [به معنی ابزار زدن شیر، مَشک]: ۷۶ پ، س ۳). ول به این معنی در جایی دیده نشد. در مهذب الاسماء در مقابل الابریج و الممخض/الممخضة، «کول شیر زدن» (زنجی سجزی، ص ۳۳، ۳۴۷) آمده، و دهخدا به نقل از مهذب الاسماء آن را گول شیرزنه ضبط کرده است. شاید بتوان احتمال داد که کاتب «ول» را اشتباه نوشته است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شیر زنه (۸۲ پ، س ۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: کویش (۷۸ پ، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: کویش (۹۴ پ، س ۶)؛ عکسی: کویش (ص ۲۵۶، س ۹)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کویش (۸۹ پ، س ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کویش (۶۸ پ، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کویش (۷۵ پ، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کویش (۹۵ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کویش (۶۱ پ، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کویش (۴۹ پ، س ۱۵).

ویاسک (الثوبا [به معنی خمیازه]: ۷۸ پ، س ۶ [در حاشیه]) در منابع «ویاسک» یا لغتی نظیر آن به نظر نرسید. صورت‌های بیاستو و پیاستو در فرهنگ‌های فارسی مدخل شده است (دهخدا؛ حسن دوست، ج ۱، ۹۵۸). در لاسگردی /viyās/ است (ستوده، ص ۴۰۵).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: فاژیدن (۸۳ پ، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: اسا (۸۰ پ، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: اسا (۹۷ پ، س ۸)؛ عکسی: اسا (ص ۲۶۴، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: اسا (۲ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: اسا (۷۰ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: اسا (۷۷ پ، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: اسا (۹۸ پ، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: اسا (۶۲ پ، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: اسا (۵۱ پ، س ۱۳).

۳. ۶. واژه‌های تقریباً مشابه نسخه‌ی السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) با ده نسخه

دیگر متن:

انگشیره^۱ (الخاتم: ۵۰، پ، ۲) || انگشیره^۲ (الجلق: ۵۰، پ، ۳). این واژه با همین تلفظ در لغت‌نامه فارسی (دیرسیاقی و همکاران، ۱۳۸۷) با دو شاهد از تفسیر قرآن پاک مدخل شده‌است. تمام شواهد پیکره فرهنگیار نیز از همین متن است (تفسیر قرآن پاک، ص ۵۰، ۵۱، ۵۶ و...). واژه در سایر نسخه‌های السامی فی الاسامی به صورت انکشتی (انگشتی) است.

بُج، در: دُو تَنْدِي اَز دُو سُوِي بُجِ كِه اَنْدَر وَقْتِ خَايِيْدَنْ پِيْدَا اَيْدُ (الوافدان [به معنی برآمدگی گونه‌ها]: ۲۶، ص ۶). آنچه در لغت‌نامه دهخدا ضبط شده‌است، بُج، بَج و بُج است. در پیکره فرهنگیار به صورت بَج شواهدی دارد (اسدی طوسی ۲، ص ۴۸۷). در بیشتر نسخه‌های السامی فی الاسامی «رَخ» است، اما دو نسخه ۵۷۶ سنا (۳۵، پ، ۸) و ۲۰۱۵ جارالله (۲۳، پ، ۱۱) «بُج» آمده‌است و تنها نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا، «بِج» (۱۷، ص ۱۰) ضبط شده‌است؛ در نسخه اخیر واژه مانند نسخه ما ولی با تلفظ متفاوت آمده‌است. در فرهنگ بستکی، بُج به معنی «لب و دور دهان» مدخل شده‌است (بستکی، ص ۲۶، ۲۷). پَرْتِك (اللغز... و الأبدة: ۶۲، ص ۱۱). در فرهنگ‌ها و متون به شکل بَرْدَك، پردک، پرد است. در نسخه‌های دیگر متن، پُرْد/بُرْد، پُرْدَه/بُرْدَه ضبط شده‌است.

تَرُوْشِيْشِك (الحماض [به معنی نوعی گیاه ترش]: ۱۴۴، پ، ۱۰). || سِيْح، وَ اَنْ نُوْعِيْ بَاشِدْ اَز تَرُوْشِيْشِك (العلباوی: ۱۴۵، پ، ۸). در پیکره فرهنگیار و ده نسخه السامی فی الاسامی تروشیشک ملاحظه نشد، اما صورت‌های مشابه آن از جمله تروشه (کردی نیشابوری، ص ۳۰۴؛ زنجی سجزی، ص ۹۵)، ترشه (کرمنی، ص ۱۴۱؛ تقلیسی، ج ۲، ص ۹۰۷) و ترشو کاربرد دارد (جرجانی، ص ۱۴۰).

دَاسُو (السفا [به معنی خارهای سرگندم و جو]: ۱۴۳، ص ۸ نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا، ۹۵، پ، ۱۵). داسه به این معنی در فرهنگ‌های لغت و پیکره فرهنگیار هست، اما صورت داسو در جایی مشاهده نشد.

دَاوَكْرُ [در متن چنین است؛ در حاشیه با راده افزوده: وَالْاَدْكُرُ] (الرهاص [به معنی سازنده دیوار]: ۵۲، ص ۴). املاي دَاوُ (العرق: ۵۲، ص ۵) در سطر بعدی همین نسخه آمده و زیر سطر، لغت چینه افزوده شده‌است.

۱. در نسخه با کاف است.

۲. در نسخه با کاف است.

۳. در نسخه با کاف است.

داو به معنی «چینه» در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از فرهنگ‌های دیگر آمده است. در قرآن قدس (ج ۲، ص ۳۰۰) و مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۱۹)، «داوراز» آمده است. همچنین در کتاب اخیر، دیوارگر نیز به کار رفته است (همان، ص ۱۴۰)، اما صورت حاضر در نسخه ما، که ترکیب آن روشن است، ظاهراً در جای دیگری به کار نرفته است. در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، «لادنه» و در دیگر نسخه‌ها، «والاذکر» است.

شازدانه (الشّهانئ: ۱۴۴، ص ۷). شازدانه در پیکره فرهنگی و نیز فرهنگ‌های بررسی شده به نظر نرسید. در ده نسخه السّامی فی الاسامی «کنودان/کنودانه» است و تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا (۱۵۳، ص ۲) «شاهدانه» است.

شماروغ (الکّمأة [به معنی نوعی رستی]: ۱۴۶، ص ۷) در ده نسخه دیگر السّامی فی الاسامی، پیکره فرهنگی و دیگر منابع بررسی شده، این واژه به صورت شماروغ است، هرچند ابدال سین و شین به یکدیگر غریب نیست. در مهذب الاسماء به شکل شمالو است (زنجی سجزی، ص ۲۸۲). محمدی خمک ذیل لغت شملو - به معنی ریشه‌ای قارچی و غده‌ای شکل - با اشاره به شمالو در مهذب الاسماء، که صورت دیگر شماروغ و شماروغ است، احتمال داده است که شملوی رایج در سیستان به جهت شکل آن در واقع همان شمالو است (محمدی خمک ۲، ص ۲۶۶).

شومیز، در: شومیز کرده (المکروبة [به معنی زمین شیار کرده و آماده کشاورزی]: ۱۴۲، ص ۹) || زمینهای ناشومیز کرده (الاصلاب: ۱۴۲، ص ۱۰). این لغت در متون و فرهنگ‌های کهن به شکل شومیز به کار رفته است (نک: صادقی، ص ۲۸؛ نظری، ص ۶۶۵؛ کاتب الارجانی، ج ۵، ص ۱۳۹ و...) در لغت‌نامه دهخدا نیز به شکل شومیز است و صورت‌های دیگر آن به نقل از سایر فرهنگ‌ها شومیزه، شمیز، شومیر هستند.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: شذیاب کرده - زمینهای سخت خراب (۱۵۱، ص ۱۲-۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: شنج کرده - زمینهای خرایک (۱۴۷، ص ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: شومج کرده - زمینهای خرایک (توضیح: سخت/ یعنی آنک از سختی نکارند (۱۷۲، ص ۹-۱۰)؛ عکسی: بشنج کرده - زمینهای خرایک (ص ۴۹۶، ص ۴-۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: شونج کرده - زمینهای خرایک (۱۶۶، ص ۷-۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شونج کرده - زمینهای خرایک (۱۳۰، ص ۱۴-۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: شنج بکرده - زمینهای خرایک (۱۳۸، ص ۴-۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شیار کرده - زمینهای خرایک (۱۸۰، ص ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بشنج کرده - زمینهای خرایک (۱۱۲، ص ۲-۳)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: شومج کرده - زمینهای خرایک (۹۵، ص ۶).]

گَزْرُو (الْجَزْرِيُّ: ۱۴۵ پ، ۸) صورت گزرو در فرهنگ‌های لغت ثبت نشده است. گزرو تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمدپاشا (گَزْرُو، ۱۵۴ پ، ۹) و نیز مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۷۵) آمده است. البته در متن اخیر، «گزر» نیز نوشته شده (همان، ص ۷۸) و در تکملة الاصفاف، «گزره» به کار رفته است (کریمی، ص ۹۵). در نسخه‌های دیگر السامی فی الاسامی نیز به صورت کزره (گزره) است.

نیشیرم [زیر سطر: شیرون‌گاه چون سایه‌گاه] (المَقْنَأَةُ وَ الْمَقْنَأَةُ [به معنی سایه]: ۱۵۰، ۱۴) این لغت به این شکل در منابع بررسی شده نیامده است. در ده نسخه متن «نشرم» و «نسرُم» است. در مهذب الاسماء، نسیرم است (سجزی زنجی، ص ۳۱۱) و شاید درست آن، نسیرم باشد. در توضیحات مدخل نسیرم در ذیل فرهنگ‌های فارسی صورت /nišir(u)m/ از زبان وخی آمده است (رواقی و میرشمسی، ص ۳۴۱) که نزدیک به ضبط نسخه ماست.

وَرْتِک (السُّمَانِي وَ السَّلَوِي: ۱۰۴، ۹). صورت‌های دیگری که از این واژه در متون آمده عبارت‌اند از: ورتیح، وراتیح، وردیح، ورتیح، ترویج، ورتیشک (قاسمی ۲، ص ۱۳۳). احتمال دارد که ورتک، ورتگ باشد. واژه به کار رفته در نسخه‌های دیگر السامی فی الاسامی «سمانه» است. تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا به صورت «کرک» است (۱۰۹، ۱ ص).

وَرْتِکَال (الخِلْفَةُ [به معنی گیاه یا میوه بوته‌ای]: ۱۴۴، ۸). این لغت در ده نسخه السامی فی الاسامی و پیکره فرهنگیار به صورت «ورکار»، و حرکت حرف نخست در نسخه‌هایی که مشخص شده به فتح است. در تفسیر شنقشی (ص ۱۶۳)، ورکار است.

۴. نتیجه

کهن‌ترین نسخه السامی فی الاسامی دارای واژه‌های متفاوت با سایر نسخه‌هاست؛ واژه‌هایی که یا در هیچ جای دیگری به کار نرفته‌اند یا تنها در متون سیستانی یا منابع مرتبط با سیستان نشانی از آن‌ها به دست می‌آید. حتی برخی واژه‌ها به همان صورت کهن یا با اندکی تغییر در منابع سیستانی معاصر یافت می‌شوند. البته در چند مورد (نک: مدخل‌های شپُژک، کواک و لُونُج) کاتب از معادل‌های رایج سیستانی بهره نبرده است. فراوانی لغاتی که به سیستانی بودن آن‌ها اطمینان داریم، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که کاتب نسخه از اهالی سیستان بوده است. به جز واژه‌هایی که بنابر گزارش ابوریحان

بیرونی، سیستانی بودن آن‌ها تأیید می‌شود، بیشتر واژه‌ها تنها در مهذب الاسماء شاهد یا شواهدی دارند. همچنین یک یا دو واژه در منابعی نظیر قرآن قدس، تاریخ سیستان و المصادر بستی به‌کار رفته‌اند. از میان لغات بررسی شده، لغت «تابال/تاپال» علاوه بر متون سیستانی، در ترجمه مقامات حریری و تفاسیر حدادی نیز به‌کار رفته‌اند. پیش‌تر دیدیم که رواقی اشتراکات لغوی این ترجمه با برخی متون دیگر را نشان داده و نتیجه گرفته‌است که این واژه‌ها در حوزه خراسان و سیستان کاربرد داشته‌اند. از سوی دیگر حدادی، مؤلف تفسیری بر عثری از قرآن مجید و معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر در غزنه بوده، و علاوه بر لغت «تاپال» که در کتب او آمده‌است، لغت «پلال» هم امروز در افغانستان و به‌طور خاص در غزنه رواج دارد. لغت «چنگاش» هم آن‌گونه که از برجیان نقل شد لفظ پشتو است، یعنی در هر حال در منطقه افغانستان رایج است. همچنین می‌دانیم که برخی لغات و اصطلاحات رایج سیستانی در متون متعلق به غزنه نیز به‌کار رفته‌اند و طبق پیشینه پژوهش مقاله حاضر تحقیقاتی مستقل در این حوزه انجام شده‌است، که البته ضروری است در آینده پژوهش‌های بیشتری در این باره انجام گیرد. نیز واژه‌هایی از زبان‌های دیگر مانند عربی، هندی، ترکی و زبان‌ها و گویش‌های افغانستان در این گویش راه یافته‌اند، ولی غالباً تغییر کرده و با دستگاه آوایی آن همگون شده‌اند (برجسته دلفروز، ص ۲).

منابع

- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱)، کتاب الصیدنة فی الطب، تصحیح عباس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۰.
- _____ (۲)، آثار الباقیة عن قرن الخالیة، به‌کوشش پرویز ادکانی، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۰.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱)، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- _____ (۲)، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵.
- افشار سیستانی، ایرج، واژه‌نامه سیستانی، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۵.
- افغانی نویس، عبدالله، لغات عامیانه فارسی افغانستان، مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، چاپ دوم (افست)، ۱۳۶۹.
- امان، محمد، «اصطلاحات زبان گفتاری شهر غزنی»، فرهنگ مردم، سال ۴، ش ۲۲، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷-۱۶۸.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین، فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عقیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۱.
- انوشه حسن و غلامرضا خدابنده‌لو، فارسی ناشنیده: فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان، نشر قطره و مؤسسه فرهنگی اکو، تهران ۱۳۹۱.

- بایوفسکی، اس. ای.، فهرست توصیفی نسخه‌های خطی و تاجیکی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه، سن‌پترزبورگ، جلد پنجم (فرهنگ‌های دوزبانه) (مسکو، ۱۹۶۸)، ترجمه مهدی نصیری و مژده دهقان خلیلی، زیر نظر رایزنی فرهنگی ایران در روسیه، با نظارت محسن حیدرینیا، علی صدرایی خویی، حسین متقی، کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم ۱۳۹۲.
- برجسته دلفروز، بهروز، «واژه‌نامه ریشه‌شناسانه و تطبیقی گویش سیستانی»، به راهنمایی محمودرضا دستغیب بهشتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، بهمن ۱۳۷۲.
- برجیان، حبیب، «سرگذشت افغانستان به روایت پرچم»، نامه پارسی، سال ۷، ش ۲۵، تابستان ۱۳۸۱، ص ۳۳-۵۶.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، تصحیح محمّد معین، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- بستکی، علی اکبر، فرهنگ بستکی، هفته، ۱۳۵۹.
- پروین گنابادی، محمّد، «السامی فی الاسامی»، یغما، سال ۲۳، ش ۲۶۳، مرداد ۱۳۴۹، ص ۳۱۱-۳۱۴.
- پیکره فرهنگیار، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی به نشانی <http://fn.apll.ir>
- تاج‌الاسامی، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷.
- تاریخ سیستان، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، مؤسسه خاور، طهران ۱۳۱۴.
- ترجمه سورة مائده، از مؤلفی ناشناخته، (ضمیمه ۱ آینه میراث)، تصحیح علی رواقی، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۳.
- ترجمه فارسی الایمان؛ شرح السامی فی الاسامی میدانی، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اشرف صادقی، ضمیمه نامه فرهنگستان، سال ۱۰، ش ۱۰، تیر ۱۳۷۹، ص ۳-۲۷.
- ترجمه فارسی النهایة فی المجرّد الفقه و الفتاوی، از مترجمی ناشناخته، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۲.
- ترجمه مقامات حریری، از مترجمی ناشناخته، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران ۱۳۶۵.
- تفسیر شفقش، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
- تفسیر قرآن پاک، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح مجتبی مینوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمّد، قانون ادب، تصحیح غلامرضا طاهر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱.
- جرجانی، سید اسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵.
- جهان‌نیده، عبدالغفور، فرهنگ بلوچی - فارسی، معین، تهران ۱۳۹۶.
- حاسب طبری، محمد بن ایوب (منسوب به...)، تحفة الغرائب، به کوشش جلال متینی، معین، تهران ۱۳۷۱.
- حدادی، احمد بن محمّد بن حملدان بن محمّد (۱)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید، تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- _____ (۲)، معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر، چاپ عکسی نسخه خطی شماره ۲۰۹ بخش خزینه امانت کتابخانه کاخ موزه توپقاپی (استانبول)، کتابت و تذهیب عثمان بن حسین و زاق غزنوی، با مقدمه محمد

- عمادی حائری، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و کاخ موزه توپقاپی (استانبول)، تهران ۱۳۹۰.
- حسن دوست، محمد (۱)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۳.
- _____ (۲)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۹.
- دیرسیاقی، محمد، فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی، اصل از ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- دیرسیاقی، محمد و همکاران، لغت‌نامه فارسی، جزوه ۲۶، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۸۷.
- درباتی، مصطفی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، ۴۵ جلد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۹۰-۱۳۹۴.
- دهار، قاضی خان بدر محمد، دستور الاخوان، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران، لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، تهران ۱۳۷۷.
- دیباچ‌الاسماء، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اصغر اسکندری، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۷.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران ۱۳۸۱.
- زمخشری، محمود بن عمر، مقدمه الادب، تصحیح ای. جی. وترشتاین با مقدمه مهدی محقق، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل، تهران ۱۳۸۶.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر، مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاثیاء، تصحیح محمدحسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- ستوده، منوچهر، فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه میرزادی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۲.
- سجادی، جعفر، «السامی فی الاسامی»، وحید، سال ۵، ش ۴۴، مرداد ۱۳۴۶، ص ۷۰۷-۷۰۸.
- سرلک، رضا، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱.
- سروش سروشیان، جمشید، فرهنگ بهدینان، به‌کوشش منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، المنتخب من معجم الشیوخ، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دار عالم الکتب، الرياض ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م.
- سیستانی، محمد اعظم، مردم‌شناسی سیستان، گوتنبرگ، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، گوتنبرگ ۲۰۱۱.
- شهمردان بن ابی‌الخیر، زهت‌نامه علایی، تصحیح فرهنگ جهان‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- صادقی، علی اشرف، «تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بُستی»، آینه میراث، دوره جدید، س ۱۰، ضمیمه ش ۲۳، ۱۳۹۱.
- عقبلی خراسانی، محمدحسین، مخزن الادویه، به‌کوشش محمد مقدم و مصطفی انصاری، شرکت افست، چاپ‌خانه بیست‌و پنج شهریور، تهران ۱۹۷۶.

- عمرانی، غلامرضا، «توصیف واجی گویش سیستان (حوزه مرکزی شهر زابل ۲)»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۴، ش ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶-۱۴۱.
- قاسمی، مسعود (۱)، «فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۴، شماره ۷ و ۸، ۱۳۶۶، ص ۱۵۸-۱۴۱.
- _____ (۲)، «برگردانی کهن از قرآن»، معارفه سال ۷، ش ۲۰، مرداد-آبان ۱۳۶۹، ص ۱۲۰-۱۳۷.
- قرآن قدس، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران ۱۳۶۴.
- قره بلوط، علی الرضا و أحمد طوران (۱)، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، دارالعقبه، قیصری ۱۴۲۲ ق/۲۰۰۱ م.
- _____ (۲)، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، دارالعقبه، قیصری بی‌تا.
- کاتب الارجانی، فرامرزین خدادادبن عبدالله، سمک عیار، ج ۵، تصحیح پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
- کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان، ترجمه صیدنه، تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار، شرکت افست، تهران ۱۳۵۸.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب، کتاب البلغة، تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵.
- کرمینی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الاصناف، تصحیح علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- لغت محلی شوشتی، از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری، تصحیح مهدی کدخدای طراح، بنیاد موقوفات دکتر افشار با همکاری نشر سخن، تهران ۱۴۰۰.
- محمدی خمک، جواد (۱)، «گویش سیستانی در قرآن قدس»، آینده، سال ۱۸، ش ۱-۶، فروردین-شهریور ۱۳۷۱، ص ۳۴-۴۲.
- _____ (۲)، واژه‌نامه سکزی (فرهنگ لغات سیستانی)، سروش، تهران ۱۳۷۹.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، نور المریدین و فضیحة المدعین، تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران ۱۳۶۳.
- مصادر اللغة، تصحیح عزیزالله جوینی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- مقتدری، محمدتقی، «ضرب‌المثل‌های فارسی در افغانستان»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۷، چاپخانه دانشگاه، طهران ۱۳۳۸.
- مکنزی، دن، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
- ملک‌زاده، محمدجعفر، فرهنگ زرقان (واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس)، نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، تهران ۱۳۸۰.
- ملکشاه سیستانی، حسین بن ملک‌غیاث‌الدین محمد بن شاه‌محمود، احیاء الملوک، تصحیح منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.
- منزوی، علینقی، فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷.
- موفق‌الدین هروی، ابومنصور علی، الابنیه عن حقایق الادویه یاروضه الانس و منفعلة النفس، به‌کوشش حسین محبوبی اردکانی و احمد بهمنیار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.

میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد و همکاران، السامی فی الاسامی و سرّ الادب و فروق اللغات و شرح لقصیده کعب بن زهیر، به اهتمام علی اصغر بن عبدالجبار الاصفهانی، کارخانه الهقه‌قلی خان، طهران ۱۲۷۳ق.

میدانی (۱)، ابوالفتح احمد بن محمد، السامی فی الاسامی (چاپ عکسی نسخه ابراهیم پاشا، مورخ ۶۰۱ ق)، با مقدمه دکتر سیدجعفر شهیدی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.

میدانی (۲)، ابوسعید سعید بن احمد، الاسمی فی الاسماء، تصحیح دکتر جعفرعلی امیدی نجف‌آبادی، انتشارات اسوه، تهران ۱۳۷۷.

نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، دستور اللّغة، کتاب الخلاص، تصحیح سیدعلی اردلان جوان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۴.

نقیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطباء)، فرهنگ نفیسی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۴۳.

نوروزی، حامد، «بحثی درباره گویش‌شناسی متون فارسی - عبری دوره نخست: وجود لغات شرقی در برخی متون جنوب غربی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۱۰، ش ۴۱، پاییز ۱۳۹۲، ص ۹۹-۱۳۲.

ورزنامه، از مترجمی ناشناخته، تألیف فسطیوس بن اسکوراسیکه، تصحیح حسن عاطفی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۸.

یاحقی، محمدجعفر و همکاران، فرهنگنامه قرآنی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷.

یاقوت الحموی، معجم الادباء، تحقیق احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت ۱۹۹۳م.

Ахмад Ҳочизодаи Мадрушкати, *ЛУҒАТИ АБУЛҒАЗЛИ МАЙДОНИ «АС-СОМИ ФИ-Л-АСОМИЙ*, Академияи илмҳои Ҷумҳурии Тоҷикистон ИНСТИТУТИ Фалсафа, сиёсатшиносӣ ва ҳуқуқ Маркази синошиносӣ, Душанбе 2020.

نسخه‌های خطی السامی فی الاسامی

نسخه Ms. or. B 523، محفوظ در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، مورخ ۵۳۷ ه.ق.، کاتب: محمد بن ابی‌الفرج بن آدم المتفقه‌الدّوری.

نسخه ۱۵۴۳، محفوظ در کتابخانه فاضل احمد پاشا، مورخ ۵۴۵ ه.ق.، کاتب: محمد بن ابی‌الفرج بن آدم المتفقه‌الدّوری.

نسخه ۱۷۷۰، محفوظ در کتابخانه مراد ملا، مورخ ۵۴۹ ه.ق.، کاتب: حسن بن محمد بن عمر الولوالجی.

نسخه ۵۷۶، محفوظ در کتابخانه مجلس سنا، مورخ ۵۹۱ ه.ق.، کاتب: عبدالجلیل یعقوب بن یوسف.

چاپ عکسی (نسخه ۱۱۱۹). محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا، مورخ ۶۰۱ ه.ق. ← میدانی (۱)، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵).

نسخه ۳۱۳، محفوظ در کتابخانه ۳۱۳ طرخان والده سلطان، مورخ ۶۲۵ ه.ق.، کاتب: احمد بن محمد بن بکتاش الهمدانی.

نسخه ۲۰۱۵، محفوظ در کتابخانه جارالله، مورخ ۶۲۷ ه.ق.، کاتب: ابی عبدالله الحسین بن محمد بن الحسین المقرئ.

نسخه ۴۶۸۰، محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا، مورخ ۶۳۸ هـ.ق.، کاتب: عبدالجامع بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن الخویی.

نسخه ۱۵۴۴، محفوظ در کتابخانه فاضل احمد پاشا، مورخ ۶۴۸ هـ.ق.، کاتب: زکریا بن الحسین القیرشهری.

نسخه ۲۰۱۴، محفوظ در کتابخانه جلاله، مورخ ۶۷۵ یا ۶۹۵ هـ.ق.، کاتب: اغلبک بن عبدالله.

نسخه ۴۶۸۱، محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا، بی تاریخ، کاتب: عبدالعزیز بن مشید الخبری.

